

روایت کرده که فرمود من که عراق در هم و قفقیز خود را و منم کند شام مدی و دینار خود را و منم کند که در وقت در آن وقت  
شما چنانکه بگویم پیش ازین اخرجه مسلم گویم ابوهریره گفته گواهی داد بر صدق این حدیث گوشت و خون ابوهریره مراد آنکه آن  
زمان که فتنه و فساد بسیار شود حاصل این مملکت با امام وقت نرسد رعایای را می ماند چنانکه پیش از اسلام بود و قفقیز همانند  
است که بدان وزن غلات کنند و مدی همانند دیگر است که بست چهار صاع را گنجایش میکند و اردب شصت چهار صاع  
را میگیرد و آنرا بجملة فتنه احلاس است ابو سعید خدری گفته فرمود رسول خدا صلعم باشد بعدین فتنه ما سجد آن یکی اعلا  
ست و در آن گریختن و جنگیدن مال مردم غارت کردن باشد و بعدی فتن دیگر سخت تر از آن است فتنه شود که چون  
گویند منقطع شد عود کند تا آنکه باقی نماند هیچ خانه مگر در آید در آن نه هیچ مسلمان مگر ملول کند او را تا آنکه بیرون آید و  
از عترت من اخرجه نعیم بن حماد فی الفتن گویم بجهت آنکه مراد این فتنه معرکه قتال این سیر باشد یا فتنه دیگر که بقرب عهد محمد  
علیه السلام واقع شود و مجلس فرشی را گویند که زیر فروش دیگر افتاده ماند و برواشته نشود مراد طول مدت این فتنه  
ست آنرا بجملة غزوه هند است ابوهریره گفته وعده کرد مرا رسول خدا صلعم غزوه هند را پس اگر دریا بم آید مرا  
کنم در آن جان و مال خود پس اگر گشته شوم افضل شهید باشم و اگر برگردم پس منم ابوهریره محو را خرجه النساء که و لفظ  
احمد است که فرمود مرا خلیل من صلعم که باشد درین است بعث بسومی هند و سند پس اگر دریا فتم آنرا و شهید شدم  
پس این شهادت است و اگر برگشتم پس ستم ابوهریره محو که آزاد کرد مرا خدا از آتش دوزخ و ثوبان از آنحضرت صلعم  
روایت کرده که فرمود دو گروه است از امت من که ننگ داشتند آن هر دو را خدا تعالی از آتش دوزخ گرویی که  
غزاکند در هند و گرویی دیگر که باشد همراه عیسی بن مریم اخرجه النساء فی کتاب بجماد فی ذکر غزوه الهند و اخرج  
مشله فی المسند در بدایة النهایه گفته متفرد است بحديث نانی احمد و غزاکند مسلمانان در هند با پیام معاویه بن ابی  
سفیان در سنه چهل و چهار هجری و غزاکند در آن محمود بن سلیمان در حد و سنه اربعه و انتی و بعضی علماء بلاد  
مشرقیه حمل کرده اند این غزوه را بر جهاد سید احمد بر یکو کرج و غزاکند در هند قدیم و حدیثا بسیار اتفاق افتاده پس  
مصدق حدیث غزوه اولین هند است که در عهد معاویه رضی الله عنه بوده یا غزوه آخرین وی باشد که بعد محمد  
صوت گیرد و جمله غزوات مصداق این خبر و بشارت نبی تواند شد و اشدا علم و موید است حدیث ابوهریره بلفظ  
سمعت رسول الله صلعم و ذکر الهند لکم حیث یفتح الله علیهم حتی یاتوا ببلو کیم مغلین بالسلاسل یخفرون و نوبهم  
فینصرفوا یمن ینصرفوا فیجدون ابن مریم بالشام اخرجه نعیم بن حماد و این صریح است در آنکه مراد غزوه هند در زمان  
محمدی و عیسی علیهما السلام است و لهذا در روایت دیگر آمده که ابوهریره نزد وفات خود وصیت کرد با بلوغ سلام  
خود بحضرت عیسی علیه السلام گویا این غزوه و عیسی را در زمان و احد گمان کرده پس شبه نیست که مراد بدان غزوه  
آخرین هند است که در آن ملوک او را گرفتار کرده بیارند و این چنین غزوه تا حال نشان نداده اند پس متعین شد  
که وقوع آن در آخر زمان خواهد شد و اشدا علم و آنرا بجملة کثرت حکومت نصارت مسلم از ستور فرود آیت کرده که  
فرمود رسول خدا صلعم برپا شود قیامت و باشند روم بیشتر از همه کس مراد بر روم درینجا بصرایان اند که قسرت

از زمانه قیامت بسیار ستونند و حاکم اکثری زمین گردند و مصداق این خبر از مدت یکصد سال بلکه زیاده در عالم موجود  
 و مشهور است در رساله حشریه نوشته چون جمله علامات حاصل شود و قوم نصاری غلبه کنند و برکتی بسیار  
 شوند انهمی و ابو ذر گفته شنیدم آنحضرت را میفرموده باشد در مصر مدعی اخفش قریشی مالک شود سلطنت را و  
 مغلوب شود در آخر و منزع گردد و از وی ملک بگیرند و بسوی روم و بیار و ایشانرا بسوی اسکندریه و جنگ کنند  
 مسلمان با وی و این اول قتال ایشان باشد اخرجه الروایاتی فی مسنده و ابن عساکر فی تاریخ و حدیث معلول  
 است با اختلاف طرق و عمر بن العاص گفته پلاک شود و منه چون رفت شود چهار قوس فوس ترک قوس روم و قوس  
 حبش و قوس اندلس یافته شد قوس اول و اینک یافته شوند بقیه اقواس اخرجه نعیم بن حماد مراد جنگ نصاری  
 بر ملک مصر است و آرا بنجر کسوف قمر در اول شب روضان و خسوف شمس در نیمه رمضان است علی بن عبد الله بن عباس  
 گفته برون یابد مهدی که ظاهر شود از آفتاب علامت اخرجه نعیم بن حماد و ابو الحسن بخیری فی اخباریات و اخرج مثله  
 ایضا فظ ابو بکر بن احمد بن محمد بن ابی ایمن عن کثیر بن مرة السخری و ابی یوسف ایضا و محمد بن علی گفته مهدی را در آیت  
 است که بنوده از روی که خدا آسمانها و زمین آفرید کسوف گیرد و ما شب شب اول زماه رمضان و آفتاب در نصف  
 رمضان جمیع این بر دو کسوف در هر یکی گاهی بنوبه محمد الف ثانی در مجلد ثانی گفته در زمان ظهور سلطنت مهدی  
 چهارم رمضان کسوف شمس خواهد شد و در آن ماه خسوف ثم خلاف عادت زمان و بر خلاف حساب  
 استی گویم خسوف قمر در این نجوم به با شمس بر هفت عشره می شود و غیر تاریخ سیندریم و چهارم و پانزدهم  
 اتفاق نمی افتد و همچنین کسوف شمس نزد اقتران قمر بر شکل خاص در غیر تاریخ بست و هفت و بست و هشت و بست  
 و نهم میشود پس قمر این هر دو در ماه واحد در غیر تواریخ مذکوره مخالف حساب نجوم است و غرابت دارد اما  
 از قدرت قادر قدر هیچ مستغرب نیست در رساله حشریه نوشته علامت این قصه است که پیش ازین که ماه رمضان  
 گذشته باشد در وی دو کسوف شمس قمر شده باشد انهمی و در اثناء گفته دو بار در رمضان خسوف قمر شود و بنا  
 که یانی الاول کابو واضح و آرا بنجر است طلوع قرن ذی السنین امام محمد باقر بن علی بن حسین گفته چون برسد عباس  
 در نیراسان طلوع کند قرن ذی السنین در شرق و اول طلوع کرده بود برای هلاک قوم نوح کرده و قتی که غرق شدند  
 بکنان در طوفان و هم طالع شده بود و زمانه ابراهیم چون او را در آتش انداختند و زمانی که کشته شد یحیی بن زکریا  
 علیه السلام و چون این آیت ببینید پناه جوئید بخدا از شر و رفتن و طلوع او بعد خسوف شمس قمر شود باز در جنگ  
 گفتند مردم تا آنکه ظاهر شود و ابقع نام مروی در مصرا اخرجه نعیم بن حماد و کلام درین ستاره گذشته اما این طلوع در وی  
 آن طلوع مقارن زمان مهدی علیه السلام باشد و هم وی از شریک و آیت کرده که منکسف شود قمر در رمضان  
 دو بار پیش از خروج مهدی و حسین بن علی گفته چون ببینید علامتی از آسمان و آتشی از طرف مشرق سه روز  
 یا هفت روز پس متوقع شوید کشایش آل محمد را صلعم و ابو عمرو وانی گفته که حکم بن عتبّه گفته محمد بن علی را شنیدم  
 که برون آید از شمار مدعی که انصاف کند مدین است گفت از زود و ارم من چیزی را که از زود و ارم اندازم مردم و اگر

از دنیا مگر یک روز البته دراز کند خدا تعالی آن روز تا آنکه پیدا شود کسی که آن روز بکند او راست و لیکن پیش از وی فتن  
بدترین فتن تمام کند در آن مرد و مدینه است و صبح کند و کافر است و بالعکس و هر که در یاد آن فتن را از شما باید که برسد  
از خدا و باشد از خانه نشینان و از ابن عباس مرویست که فرمود آنحضرت صلعم چون بمیرد و خیم از اهل بیت من پس هر چه  
و هر چه تا آنکه بمیرد و ستم گفتند بجز چیست فرمود قتل تا آنکه قائم شود مهدی و عوف بن مالک گفته فرمود آنحضرت صلعم  
می آید فتنه عبا ریز و تیره و تاریک بعد پیاپی شود فتن بعضی در بعضی را تا آنکه بر آید مردی از اهل بیت من که او را مهدی گویند  
آخرجه الطبرانی و از سیحی مروی آمده که پیرن آید پیش از مهدی مردی از اهل بیت وی بر در و تیغ را  
بر درون خود ببرد ماه و جنگ کند و کشتگان را شده سازد و متوجه شود بسوی بیت المقدس و بمیرد یعنی در آنجا  
و فرسودن آنجا آخرجه نعیم بن حماد و این همه آثار دال اند بر وجود فتن و شرور و علامات ارضی و سماوی پیش از ظهور مهدی  
متصل بزمانه او و حدیفه از آنحضرت صلعم آورده که میباشد و قوه در زور را گفته شد چیست زور را فرمود شهرت  
در مشرق در میان آنها آب ساکن اند آنجا اثر خلق خدا و چهارمین امت من عذاب کرده شوند بچهار چیز سیف و  
حشف و مسخ و سحر ابو عمر الدانی گویم مراد بزور را جدا دست و بعضی از این چیزها گذشته و شاید متصل زمانه مهدی  
باز چیزی از این فتن در آنجا رود و در آنجا طلوع ستاره و نیل و اوست و بارها طلوع کرده و باز بقرت ماند و طلوع  
شود و آنجا ظهور ظلمت است در آسمان و آنجا است اشرار حمرت و رافق آسمان است همچو حمرت شفق و آنجا ظهور  
که تمام اهل زمین آنرا بشنوند و اهل بر لغت آنرا بلغت خود بفهمند و آنجا حشف قریبت در شام که آنرا حمرستانانند  
و آنجا آنکه ندا کند منادی از آسمان بنام مهدی و بشنودند از هر که در مشرق است و هر که در مغرب تا آنکه باقی نماند نام  
گر آنکه بیدار شود و قائم مگر آنکه بنشیند و نه قاعد مگر آنکه قائم شود و برود و پائی خود و این از غیر آن آواز است که  
بعد ظهور مهدی شود و آنجا کثرت زلازل و اختلافات است در اقطار ارض و آنجا است عصابه و رشوال  
و محمد در ذی قعدة و حرب ذی الحجه و نهب حجاج و قتل ایشان تا آنکه روان شود و خونبار حجره عقبه در شام گفته  
محمده آواز حریق و آواز روزگرم را گویند و مراد بدان فتن است و آنجا آنکه ندا کند منادی از بام آسمان آگاه باشد  
که حق در آل محمد صلعم و ندا کند منادی از زمین که حق در آل عیسی است یا در آل عباس و اول نمار فرشته  
باشد و ثانی ندا شیطان آخرجه ابو نعیم عن الی جعفر گویم این ندای اول است که ذکر شد یا ندای دیگر باشد و الله اعلم  
و طلحه بن عبدالله از آنحضرت صلعم آورده که فرمود و نزدیک است که پیدا شود فتنه که نیارم از آن هیچ جا نمی  
مگر که بچو شد در جانب یگر تا آنکه ندا کند منادی از آسمان که امیر شما فلان است آخرجه الطبرانی فی الاوسط و علی بن ابی  
طالب گفته و قتی که ندا کند منادی از آسمان که حق در آل محمد صلعم است ظاهر شود نزد این من مهدی در نزد  
مردم و نوشته شده شوند مردم محبت او نباشد ایشا از ذکر می بزیاد او آخرجه ابو نعیم و سعید بن مسیب گفته پیدا شود  
فتنه که گویا اولی و می بکشد و کان است چون ساکن شود در طرفی بچو شد از طرف دیگر تا آنکه آواز دهد منادی از  
آسمان که امیر شما فلان است و این است امیر حق و این نداست بار کند آخرجه نعیم بن حماد و محمد بن نبی گفته چون پیدا

آواز در ماه رمضان شب جمعه بشنوید آنرا و اطاعت کنید که آن آواز بزرگ است و بلند با صدای در آن  
 در آن روز و در آن روز آواز کند بلعین که فلانی منظم گشته شد و این ندا بر آن ایفاج دوم در آنک باشد پس در آن  
 در این روز بحیرت و شگفتند لیکن شامک بکنید که صوت اول صوت جبریل است و صوت ثانی صوت ابلیس است  
 گفته چون سفیان و مهدی ملاقی شوند بقال مسموع شود آوازی از فلک آگاه باشد که اولیای خدا اصحاب فلان اند  
 یعنی اصحاب مهدی ذکره السیوطی اسما بنت عمیس گوید علامت این روز آنست که ظاهر شود چرخ از آسمان آویخته شود  
 و نظر کنند مردم بسوی آن و حکم بن رافع گفته وقتی که باشند مردم در منی یا عرفات ندا کند ساد می آگاه باشد  
 که امیر شما فلان است و در بی این آواز آوازی دیگر پیدا آید که این ساد می راست گفته است پس جنگ باشد مسلح ایشان  
 سپرد بپنجه نژاد این حال پنج نقش از آسمان سخت شود و کارزار تا آنکه باقی نمانند از انصار حق مگر بقدر اهل بدر و بیعت  
 کنند بمهدی و نحوه عن سعید بن المسیب این همه آثار علی باری دلالت دارند بر وجود آوازی از آسمان در باره  
 مهدی هر وجه که باشد عموم این صوت اگر چه نشاء آن محل خاص باشد و آنرا بجمه بیدار شدن اصحاب کجف است در  
 زمان او ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود آورده که اصحاب کجف بعد بیداری سابق بخواب امی رفته اند تا آخر زمان نزدیکی  
 بخروج مهدی گویند مهدی بر ایشان سلام گوید و خدا تعالی برای جواب سلام او ایشانرا بیدار کرده باز بخوابند  
 تا قیام ساعت و لیکن ثعلبی سند این قول ذکر کرده و الله اعلم بصحة و غالب بین امارات را در شاعره هم بدون تخریج  
 و اسناد ذکر کرده و این حجر در قول مختصر قریب و صد امارت و کرامت برای مهدی ذکر نموده که از اخبار و آثار سلف  
 ثابت شده و غالب این علامات درین کتاب بتفصیل مواضع مذکور شده و چون این امارات محل جتهاد نیست عقل هیچ  
 بشر را بدر یافتن طریق نه گمان میرو و که سلف در تلقی و ابلاغ آنها سندی داشته باشند اما کاتب حروف را تفصیلا  
 رسانید این آثار و اخبار و توح و تعدیل آن اطلاع حاصل نشده محمد بن صامت گفته حسین بن علی را گفتم آیا است  
 ساد منی بشنیدند و مهدی گفت آری گفتم چه گفت هلاک بنی عباس خروج سفیانی و ضعف در بیدار گفتم قربانت شوم  
 می ترسم که این کار بدر آزی کنند گفت این امارات همچو سگ گوهر است یکی پس دیگری آخربه نعیم بن حماد گویم هلا  
 بی عباس از یازده ریفصد سال گذشته و خروج سفیانی و ضعف در بیدار منتظر است و وقوع یکی ناظر در صحت  
 و قریب از دست و بعد خروج سفیانی خروج البقع و صحبت اعرج کنذی هم آمده که سیاق امیر المومنین علی  
 که با او بود که سفیانی از اولاد خالد بن زید بن ابی سفیان باشد و این زید برادر معاویه بن ابی سفیان است  
 و او سفیان بر سرش با مرد و سپرد و روز فتح مکه مکرم اسلام آورده در خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه هر گشت  
 و این سفالی حاجت آن سلسله باشد و او را با او بود و اول فتن نبی امیه معلوم و این آخر فتن ایشان است و و  
 در میان کاران که سده است بر روی و با رعبی باشد یعنی دانه های چپک و در چشم وی نکته سفید بگذارد و فی  
 حقیقه عن علی و خروج وی از ناحیه شهر و مشق باشد در وادی که آنرا وادی یاس نامند او را در خواب بگویند  
 که بر خیز و خروج کن وی بر خیز و و سچکی را بنامد باز در کرب دوم و سوم آمد و همچنین بگویند که بر خیز و خروج کن و بین پس

و از زمانه خود پس در بیست و دومین روز صبح ساریه و هفتاد و هفتاد و هشتاد و نود و ده ساله  
 صاحب خیمه یکی از ایشان حوائی محقود داشته باشند می شناسند و لوای او مگر لفظ آنکه بگفته اند آنرا ناشی  
 مسلّم بیندان علم هیچیکه گرانگردد بر نیز شکست خورد پس خروج کرد سیفانی در میان ایشان و تابع شوند مردم وادی  
 و غیره بوی و در دست بونی است شانش باشد گوید بر آن هیچکی را مگر آنکه بمیرد و چون این خبر بگوش مردمان رسید صاحب  
 دمشق برای مقاتله او برآید و رایت او را دیده منهنم گردد و وی با سه صد و شصت سوار داخل دمشق شود و یکجا  
 نگذرد که منی هزار کس از کلب که احوال می باشد بروی گرد آیند و علامت خروج وی حشف قریه از قریات دمشق است و شاید  
 که نام آنقریه حستاست و هم جانب غربی مسجد این قریه بمقتد بجهه خروج کند ابلقح و صهب اشاع گفته خروج سیفان از شام خروج  
 مقرر خروج اصهبان جزیره عرب باشد نه از جزیره ابن عمر که آن داخل جزیره عرب است و خروج اعرج کند می از مغرب  
 بود و تا یکسال میان ایشان هنگام کارزار گرم ماند و سیفانی بر ابلقح و اصهب غالب بد و صاحب مغرب مردان را  
 بکشد و زنان را اسیر سازد و در جزیره رسیده باقی سیفانی جنگ کند و سیفانی بر قیس غالب و مجموع اموال و طلا  
 بتاند و هر سه نش نگیرد بجهه با ترک و روم در قریس جنگیده بر آنها هم غالب شود و در زمین فساد کرد  
 گیرد تا آنکه شکم زنان را بدرد و کوهکان را بکشد و مردم قریش از همت او بقتل طلبیدند و وی آنها را از عظیم  
 روم طلبید و باز گرفته بجمع عام بر باب مدینه از شهر دمشق گردان زند باز مردم چند از پس ایشان بروی بیاید  
 سیفانی گروهی را از ایشان هم بکشد و بقیه السیف منهنم شده پناه سپرزین خراسان گیرند و وی لشکری از سواران  
 در پی ایشان بچولیل و سیل بر و اندان سواران بر هر چه بگذرند آنرا هلاک ساخته حصون را بدم سازند و قلاع  
 ویران کنند تا آنکه در زور راه که عبارت از بغداد است رسیده یک کس از کسان آنجا بکشند و سیفانی با عسکر خود  
 کوفه رسیده شصت هزار کس از کوفیان کشته زنان و ذریات را اسیر کند و جنود را در همه بلاد پریشان سازد تا آنکه  
 تمام مشرق را از زمین خراسان فرو گیرد و خراسانیان را از هر ناحیه جستجو کرده بر آورد و لشکری بسوی مدینه گسیل کند  
 و چند آنرا آل محمد مسلم و بنی هاشم بیاورد و با شندی زن همه را بقتل رساند و جماعتی را از ایشان اسیر کرده بکوفه  
 بفرستد و بقیه ایشان در صحرا و دشت پریشان شوند و در این حال مهدی و عیض بگریزد و در روایتی منصور با  
 هفت کس بسوی مکه بگریزد و در پوشش شود و حاکم مدینه بحاکم مکه بنویسد که چون فلان فلان نزد شما برسد آنها را  
 بکشید اینمغنی بر صاحب مکه و شوار آید بجهه بنومردان شب هنگام نزد وی رسیده استجارت کنند وی گوید ببرد  
 روید و اسیران اینها برآیند و دو کس از ایشان بکشند این طریق که یکی را بقتل رسانند و دیگر بسوی او  
 نظر میکنند و هم نفس ز کیه را میان رکن و مقام بکشند و نزد این حال خدایتعالی و اهل آسمان در غضب آیند و آن  
 دیگر ترویباران خود رسیده ازین ماجرا خبر بد آنها در جبل از جهال طائف فرود کش شده از هر سو مردم  
 را فریم آرند این مکه این خبر در یافته بجنگ برآیند و هر نسبت خورد و ایشان غالب مده بکشد تا باند و  
 امیر مکه بکشته تا خروج مهدی همان جا بماند در اشاع گفته ابلقح و اصهب اعرج و منصور و حارث و نهد

صفات و القاب ندمه اسعد و اعلام انتهی گویم سفیانیم ازین قبیل است ابو بکر محمد بن حسین مغربی در تفسیر خود  
 زیر کرمیه و لوتری از فرعون افلاکوت و اخذ و امن مکان ترب گفته نزول این آیه در حق سفیانی است که خروج کند  
 از وادی یاس در احوال خود از کعبه خطبه خواند بر منار دمشق چون گذر کند بر موضع عین القمر خدای تعالی  
 ایمان از دل وی و لشکریان وی محو سازد و روان شود بر سر کوه طلا و جنگ کند و سفید هزار مرد  
 که صاحبین محلات و مناطق مفضضه باشند از جان بکشند بکوفه در آید و کوفیان در آن وقت سکه گروه شوند  
 یکی گروه با وی مطیع شود و ایشان شرار خلق باشند و گروهی بچنگ پیش آید ایشان شهیدان باشند و گروهی  
 با عراب پیوند و ایشان عصاة اند و وی بر کوفه غالب آید و شصت هزار کسین را بر تیغ بیدریغ کشد و در  
 شانزده شب که آنجا مکت کند شکر یانش بی هزار زن و دوشیزه را از آله بکارت کند و صبح دم چهارم بر سر  
 سر در بازار بفرستند و زنان مذکور در احوال لا طمات نمود و کاشفان شعور باشند بر وجه یا بر شانه  
 و چون اهل بصره این خبر بشنوند از هر بحر و بر و دیده این مظلومات را از ایدمی آن ظلمه فجره بر مانند بجزه لشکر  
 سفیانی سکه گروه شود و یک طرف روی رود و دیگر در کوفه بماند و یکی بر مدینه منوره آید و حاکم این گروه روی از  
 بنی زهر باشد و مدینه را محاصره کند و قتل عظیم در شهر واقع شود و غالب اهل مدینه در آن مقتول و قانی شود  
 تا آنکه مردی وزنی از اهل بیت هم کشته شود و نام آن مرد محمد یا علی باشد و نام زن فاطمه و این هر دو را بر سر  
 بردار کنند و درین وقت خدایتعالی سخت بخشم در آید و اول خدا این خبر در یافته از قربات حوش با جماعه سنی مرد و  
 مردم از هر سو و از هر زمین همچو ناله بسومی بچه فرام شوند و چون در مکه رسد آنوقت اقامت نماز گفته باشند  
 او را گویند که امام شودی گوید من امام نمیشوم شما همانید که عهد شکستید و خدا را خدا خستید پس مردی از ایشان با نماز  
 نماز گذار و اما بعد از آن مردم بر بیعت او تداعی کنند همچو تداعی شتران تشنه بر حیاض یوم الورد و بیعت کنند  
 با وی او بعد بیعت گروهی بسز کردگی مردی از اهل بیت بر سر اهل مدینه فرستد تا باز هری مقاتله کند درین معرکه  
 بعد محاربه عظیم فتح نصیب لی خدا شود و زهری با یاران خود بقتل رسد انتهی گویم نزول کرمیه موصوفه در باره خروج  
 سفیانی محتاج سند صحیح است و ظاهر نص در بیان وقایع اهل حشر است و حوادث و نیا در تفسیر خان اینقدر گفته و قبل  
 بو حنف بالبیدار انتهی و در مدارک گفته از فرعون عند البعث او عند الموت او یوم بدر و در خازن گفته و اخذوا  
 قیل من تحت اقدامهم و قیل من لطن الارض الی ظهرنا انتهی و شوکانی در فتح القدر گفته قال ابن عباس هو جیش السفیانی  
 و قد ثبت فی الصحیح انه یخسف اجمیش فی البیدار من حدیث حفصه و عائشه و خارج الصحیح من حدیث ام سلمه و صفیه  
 و ابی هریره و ابن مسعود و لیس فی شی منہا ان ذلک سبب دل بذه الآیه و لکنه اخرج ابن جریر عن خدیجه بن لیسان  
 نقه الحنف موعده و فی آخره فذلک قوله عز وجل فی سورة سبا و لوسری از فرعون افلاکوت انتهی و لکنه فی تفسیر  
 فتح البیان فی متنا صد القرآن و الله اعلم آرای مجموع اخبار و آثار و درین باب مفید خروج شخصی باین لقبی نام  
 بوده اند و در رسائل احوال فتن و قیامت مقالات او در بلاد شتی از رمی و قولش و فارس و خراسان و ماوراء النهر

و بغداد و سجستان و مدائن و عاقرقورا و دمشق و کوفه و بصره و جزآن بیان کرده اند باختلاف روایات که توفیق  
 میان آنها خیلی صعوبت دارد و اما قدر مشترک از آن که خروج و فتنه او باشد ثابت هر وجه که باشد و هر کجا که بود و این  
 اخبار و آثار و برهان و غیره با الفاظ همانند کورست و روایت آن از جمعی از صحابه مثل انس و حمزه بن عبد مناف و جلیب یوسف  
 بن ذی قریات و ابو قبیل و ولید بن مسلم و علی بن ابی طالب زهری و ارطاة و حذیفه و خالد بن معدان و ابن عباس  
 و عائش و حفصه و ابو هریره و ابو جعفر و غیر هم کرده لیکن این اخبار از کتب صحاح احادیث نیست پس نظر در اسانید  
 ضرور و لابد است و در اشاعه نیز قصه سفیانی را بر وجه اختصار بجزف مختصر و تمام روایت ذکر کرده و الله اعلم و  
 در رساله حشریه گفته بعد مدتی یعنی از غلبه نصاری بر ملک سی بسیار در ملک شام شخصی از اولاد ابوسفیان پیدا شود که  
 سادات را بکشد و آئین او در نواحی شام و مصر منتشر شود درین اثنا پادشاه روم را با یک فرقه از نصاری جنگ  
 پیش آید و با فرقه دیگر صلح مخالفان بر شهر قسطنطینیه تصرف شوند و آن پادشاه شهر خود را گذاشته بملک شام در آید و  
 بر فانت یک فرقه موافق با فرقه مخالف از نصاری جنگ عظیم واقع شود و فتح لشکر اسلام را دست دهد بعد شکست مخالفان  
 یکی از نصاری موافق بگوید که چلیپا غالب مدو فتح داد و یکی از لشکر اسلام او را بزند و بگوید بلکه دین اسلام غالب  
 آمد آن نصرائی قوم خود را بخواند و مسلمان کسان قوم خود را پس میان لشکر خانه جنگی شود و پادشاه اسلام شهید شود  
 و جمعی نصاری در ملک شام عمل نمایند و با فرنگیان مخالف آشتی کنند و بقیه مسلمانان رو بدینه آرند و عمل نصاری  
 تا قریب خیبر رسد در آنوقت مسلمانان در خمیس شوند که حضرت مهدی را تلاش باید کرد تا دفع این بلا از دست ایشان  
 میسر شود آنتی و ظاهر این روایت در آنست که این فتح و شکست پیش از ظهور مهدی باشد و متصل بزمانه و می بود  
 و از روایات دیگر معلوم میشود که این ماجرا بمنجمله و قانع بکبری است چنانکه باید و الله اعلم و این سفیانی در آخر کار  
 بر دست مهدی کشته شود و در کتاب انیال زیاد کرده که سفیانی و مهدی سه اند چون سفیانی اول بر آید و در  
 او در بلاد عام شود و مهدی اول بر آید و نزد خروج سفیانی ثانی مهدی دوم ظاهر شود و چون سفیانی ثالث خروج کند  
 مهدی سوم جلوه فرماید و این سه عالم مهدی موعود آخر الزمان باشد آنتی گویم ما خدایان روایت نظر کردنی است  
 تا از کجا آورده آری اینجا جز سفیانی خوارج دیگر اند که متصل زمانه ظهور مهدی علیه السلام بر آیند و بعضی از آنها انصار  
 مدد کار میشوند و از امارات داله بر قرب زمانه ظهور مهدی علیه السلام است خروج علیج از طرف مشرق که زوال دهند  
 بنی عباس او پیر شهر که بگذرند فتح کنند هر طرف که متوجه شوند متصرف گردند و هر رایتی که بسوی ایشان مرفوع شود  
 بگردند و بر هر قریه که غالب آیند آنرا بسوزند و ویران سازند و بر هر نعمت که قادر شوند بر بادش دهند و کمتر باشد که  
 اراده چیزیه کنند و بان نرسند خدایتعالی رحمت را از دلهای ایشان کشیده رحم نمیکند بر زالان و جواد  
 نمیدهند شاکتی را و مسلط میشوند بر عاصیان خود و میکشند پیران و مادران را با پسران و دختران و میچشد است  
 از دست ایشان و القه تلخ گویم ظاهر این خبر فتنه تا آریان صادق می آید و زوال ملک بنی العباس بهم بر دست  
 ایشان شده برین تقدیر این اذرت بعیده باشد نه قریبه لیکن این فتنه را در امارات قریبه ذکر کرده اند و از اینجا

استیئاس میتوان کرد که مراد فتنه دیگر ازین جنس است که متصل زمانه ظهور مهدی باشد و ملک بنی العباس <sup>عقبان</sup> با  
 مالکان گفته باشند و درین عین ملک ایشان در قطری از اقطار زمین معلوم نیست و در صراح گفته علیج با لکسر کبر  
 که پیچ دین ندارد و علوج و اعلاج جمع است و این نیز صادق است بر تائاریان زیرا که ایشان کافر ستاره پرست بودند  
 و پیچ دین در پیش استند و هم صادق می آید بر دیگر اقوام بیدین و بعد قبول اسلام نوموسوم شدند بمبعل و الله  
 اعلم و بمجمعه امارات قرب ظهور مهدیت انهدام حایط مسجد کوفه از ان طرف که متصل خانه ابن مسعود رضی الله عنه  
 است و بسته شدن پل مسجد کرخ در مدینه السلام و توفیر آب فرات تا آنکه کوفه را فرو گرفته ویران کند و سنج شدن توفیر  
 از اهل بدعت و بر آمدن غلامان از طاعت مالکان خود و از نکاب کبائر نزد خانه کعبه آمدن کفره در جزیره عرب  
 این فی الحال مشاهدت زیرا که در مکه معظمه و سپیان و بیح و شرار مسکرات و استعمال غنا با نرا میر موجود است اگر چه  
 بر وجه اعلان تام نباشد و هنوز و کفار اهل حرفه از نصاری و غیر هم در جده که مسجد که معظمه از طرف دریای شوره جانب  
 اقلیم هند است و در حدیده یمن که داخل جزیره عرب است از مدتی سکونت دارند دیگر تهم نیز جیوش و قتل خلیفه وقت  
 و شدت کرب بر عایا و ندای منادی بر سر و مشق که دلیل است عرب از شری که نزدیک سید و وقوع ذبح عظیم در با  
 و قتل ذریع میان کوفه و حیره و ویران شدن معاطم بلاد از آفات و قتل نفس نکیه است تمام گفته بیرون نیاید مهدی  
 تا آنکه کشته شود و نفس نکیه و چون کشته شود وی غضب کند بر ایشان آنکه در آسمان است بیایند مردم پیش مهدی  
 شتابند او را چنانکه عوس را شبع و س بسومی زوج میزند از خرد ابن ابی شیبته و اخرج نحوه نعیم بن حماد عن  
 عمار بن یسر و لفظ وی اینست چون کشته شود نفس نکیه و برادر وی در مکه بطریق ضیعه ندا کند منادی از آسمان که ایبر  
 شاهظان است و آن مهدی باشد و را شاعره گفته این نفس نکیه غیر آن نفس نکیه است که در زمانه منصور عباسی از دست  
 بن عبی عم خلیفه منصور کشته شد و آن محمد نفس نکیه بن عبدالله مخض بن حسن مثنی بن علی بن ابی طالب و اهل مدینه با  
 بیعت خلافت کرده بودند و میگفتند که وی مهدی است پس در او مدینه کشته برادرش ابراهیم بن عبدالله را در عراق  
 بقتل رسانیدند و پدر ایشان در حبس انتقال فرمود شیخ علی متقی رح در رساله خود نوشته که پیش از ظهور مهدی خلافتی  
 چند باشد یکی آنکه سیدی بی گناه باشی میان حجر اسود و مقام ابراهیم کشته شود و دیگری وی بود که نام آن حرستا بود بجای  
 شهر غوطه آن تباهها در زمین فرورود و دیگر فتنه در مدینه واقع شود بمقام اجمار الزیت و سنگهایش در خون غرق شوند  
 و خلق از مدینه بیرون رود و مقدار دو فرسنگ بعد از آن مهدی بیرون آید دیگر آنکه پادشاه شام و پادشاه مصر با هم جنگ  
 کنند و اهل شام چند قبائل اهل مصر را سیر کنند دیگر آنکه از جانب مشرق مردی پادشاه پیدا شود همراه او بر قهای سیاه  
 باشد بالشکری بسیار برای اعانت مهدی دیگر آنکه اهل بر طرف شام روند دیگر آنکه تاریکی در عالم پیدا شود مثل  
 دخان باز دور شود دیگر آنکه پیش از مهدی مردم بر فرزند امیر المومنین علی علیه السلام جمع شوند و بیعت کنند و این  
 فرزند لائق بیعت نباشد پس کشته شود یا بمیرد و بعد از آن مهدی ظهور کند پس <sup>است</sup> و از علی کرم الله وجهه مروی  
 که بیرون نمی آید مهدی تا آنکه جنگ کنند سه گروه بمیرند سه و باقی مانند سه و آخر چه نعیم بن حماد فی الفتن و گفته



شد نزد خلیفه که بیرون آید مهدی روید گفت اگر وی بیرون آید و شکار شدید شما زیرا که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله  
 در میان شما موجود اند و لیکن بی بیرون نمی آید تا آنکه نباشد هیچ غایب دست کسی بی مردم از وی بسبب آنچه بینند از شرف و فسق  
 از جبهه ابو عمر و الدانی عن ام سلمه و حسین بن علی گفته خروج مهدی پلنج نشان است خروج سفیانی در بیان و صحیح از آسمان  
 و حنف در بیدار و قتل نفس زکیه و هم وی علیه السلام گفته چون دیوار مسجد کوفه که متصل بجامه عبداللہ بن سعید است بهم  
 کرده شود ملک قوم زائل گردد و ترور و ال وی خروج مهدیست و عمار بن یاسر گفته علامت خروج وی آنست که تیراندازی  
 بر شما ترک و بمیز خلیفه شما که جمع میکرد اموال را و خلیفه شود بعد از وی مردی ضعیف که ترک کند سلطنت را بعد دو سال واقع  
 شود حنف در جانب غرب از مدینه دمشق و بر آید سه نفر از شام و خروج کند اهل مغرب مهر از جبهه نعیم بن حماد و کعب بن  
 گفته و قتیبه برگردد و آسیامی بنی عباس بر بندند اصحاب با یات سیاه اسپان خود بر بیرون شام هلاک کند خدا صعبان  
 و کشته شود وی با اکثر کسان خود تا آنکه نماید مردی از خویش و ندان و مگر هر که بگریزد و رو پوش شود و بر افتند و  
 که بنی عباس و بنی جعفر اند و بنشینند پسرا کله الاکیا یعنی سفیانی بر بنبر دمشق و بر آید بر بر بسوی شام این علامت  
 خروج مهدیست از جبهه نعیم بن حماد و از علی مرتضی مرویست که چون بیرون آید خیل سفیانی بسوی کوفه و بفرستد  
 لشکری بطلب اهل خراسان و بر آید خراسانیان در جستجوی مهدی مطلق شوند خراسانیان و سفیانیان بر باب اصطخر و  
 واقع شود جنگ عظیم و غالب آید رایات سو و بگریزد خیل سفیانی تمنا کنند مردم در نیوقت مهدی را دم نشان خروج  
 مهدی نشانهاست که از طرف مغرب آید برین نشانها مردی اعرج از قبیل کندی حاکم باشد از جبهه نعیم بن حماد گویم  
 این نعیم بن حماد که روایات از وی در باره فتن و مهدی آخرا من بسیار آمده شیخ محمد بن اسمعیل بخاری صاحب صحیح است  
 لیکن معینا تخریج او محتاج تصحیح و تخریح و تعدیل باشد زیرا که این روایات در کتب فتن کتب صحیح یافته نمیشود و  
 غالب آنست که ضعف همراه داشته باشد فلینظر فیها من استطلاع اینست آنچه در بیان امارات و ال بر قرب مانده است  
 گفته و نوشته اند و بعد وقوع این امارات زمانه ظهور اوست و ظهورش اقدم و اول شرط کبری قیامت است و بعد  
 وی فتن دیگر باشد تا فنائی عالم پس بیان احوال مهدی و فتن که در زمانه او واقع شود و بعد از وی بوقوع آید در فصل  
 چند ذکر کرده میشود و احادیثی که درین ابواب وارد شده باختلافات روایات نزدیک نیست که منظر شود محمد بن حسن است  
 در کتاب مناقب شافعی گفته استوار تر شده است از آنحضرت صلعم اخبار بزرگ مهدی و بودن وی از اهل بیت نبوی است  
 و ابو بکر بن ابی خیمه اسکاف چنانکه سبیلی از وی نقل کرده درین باب تو غل نموده در فوائد الاخبار بسند خود از مالک  
 بن انس از محمد بن منکدر از جابر آورده که گفت رسول خدا صلعم من کذب بالهدی فقد کفر و من کذب بالرجال فقد کذب  
 و در طلوع شمس از مغرب نیز مثل این گفته و حسبک هذا علو ازیرا که صحت طریق وی تا مالک بن انس معلوم نیست با آنکه  
 ابو بکر اسکاف تردد اهل حدیث جهم بود وضع است و الله اعلم **فصل** در ذکر نام و نسب مولد و مباحث و مهاجرت  
 و حلیه و سیرت او درین فصل مشتمل است بر چند **فصل** **فصل اول** در بیان اسم سامی نام نامی او علیه التحیه و الثناء  
 عبداللہ بن سعید از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده لولم یسألوا لولم یسألوا لولم یسألوا لولم یسألوا



عسکری تراشید و اندک آنکه بود چو چند باطل است اول آنکه خلافت نظر روایت است دوم آنکه محمد بن حسن  
و انتقال کرد و عمده می جعفر میراث پیشین بستاند سوم آنکه همدی موعود وقت بیعت چهل ساله باشند یا کم و این محمد بن  
حسن صغیر سن در گذشت پس اگر او همدی منتظر باشد چنانکه شیعیان گمان کنند باید که عمر او وقت بیعت زیاد و بر خصم  
سال بود چهارم آنکه مولد همدی مدینه است و مولد وی عجم بنم آنکه روایت ابن المناوی از علی کرم الله وجهه چنین است  
که پس یار و نهاد همدی محمد بن عبداللہ را و همچنین احادیث بسیار صرح اند بر قول ایشان و وجود دیگرست که  
سخن بایز کر آن در از نمیکند است و هم در اشاعه گفته که شیخ عبدالوہاب شعراوی در کتاب لیونیت و ابجواب بر همین قول  
رفته و آنرا نسبت طرف فتوحات یکیه نموده حال آنکه در وی اثری ازین قول نیست بلکه خلاف اوست یعنی همدی از اولاد  
حسرت و شک نیست که محمد بن عسکری از اولاد حسین بود و ظاهر آنست که این قول مدسوس است بر شعراوی و تنویذ  
اوست عدم تحریر او این کتاب در حیات خودش در وی گفته لا اعل لاحد ان یرد می یعنی نه کتاب حتی بعرض علی علی  
المسلمین میگذرد و اما فیہ و آنچه از وی ترسیده بود همان واقع شد و مذہب شیعه را در وی مدسوس کردند و منجم مدسوس  
بر وی آنست که در طبقات وی دست کرده اند و ترجمه حسین بن علی که عقب صرف از وی باقی است نه از برادرش  
حسن بن علی این نیز از دست رفت و رند شعراوی انکار منب حسن چه قسم خواهد کرد با آنکه اکابر اولاد حسن در مدینه بودند  
بودند مثل طباطبای و غیر هم قلیتینه لذلک انتہی لقب همدی جابرت زیرا که جبر کند و لها می امت محمدیه یا چه کند بر جبار و ظلم  
و بشکند صولت و شوکت ایتان کنیت وی ابو عبداللہ است و قاضی عیاض در تنقا گفته ابو القاسم است و بر  
وی جامع باند میان نام دکنیت وی مسلم اما قاضی سندش ذکر کرده و در رساله عشریه گفته نام ایشان محمد بن  
عبداللہ و نام مادر آمنه باشد استنب و حسن و ماما نسب همدی منتظر علی بن ابل بیت نبوی است مسلم ابو  
از علی کرم الله وجهه روایت کرده که در مود رسول خدا صلعم لولم یبق من الایام لبعث اللہ رجلا من اهل بیته  
عدلا لک من جور قال محمد بن ابی بکر الا سخر فرجه احمد ابنا بسند حسن و در سندش عثمان بن خلیفه است و او را احمد  
یحیی قطان و ابن معین و سنائی و غیر هم توثیق کرده اند مگر عجلی گفته حسن ایدیت و نیز بیع فیل و ابن معین کیا حسین  
گفته که ثقہ نسبی و احمد بن عبداللہ بن یونس گفته کنا ثمر عن قطن و هو مطرق لا ینکتب عنه و نیز گفته کنت امریہ  
او عن مثل الکلب و ارقطنی گفته لا یکتب فی ابوی بکر بن عیاش گفته با ترک الی اذ ایت عنه الالاسور مذہب و جرجانی گفته زانج  
ثقة و ام سلمه گفته شنیدم رسول خدا را صلعم میفرمود المهدی من عترتی من ولد فاطمه فرجه ابو داؤد و ابن ماجه  
انکاح فی المستدرک و لفظ حاکم اینست که گفت ام سلمه سمعت رسول اللہ صلعم یذکر المهدی فقال نعم هو حق و هو من  
بی فاطمه حکم برود زانج و غیره و ابو جعفر عقیلی بصعیف وی کرده و در سندش علی بن نفیل است عقیلی گفته  
التابع علیه و لا یعرف الالبه و عن ابی سعید اکذری قال قال رسول اللہ صلعم لا تقوم الساعه حتی یتلوا الالبه من جورا  
علما و عدوانا ثم یخرج من اهل بیته رجلا یجی باعد و عدلا لا یکتب و عدوانا ثم یخرج رجلا یجی باعد و عدلا لا یکتب  
الشعین لم یزجاه و اخرجه ابو نعیم تا بن اسامه ایضا و از ابو یعلی من حدیث ابی سعید مرثیة یقولون

امتی رجل من اهل بيتي يوسع الارض عدلا كما وسعت ظلماتك سبع سنين وفيه عدي بن ابي عمارة قال العقيلي في حديثه  
 اضطراب بقتية رجال اصبح كذا في التوضيح وعن ابراهيم بن محمد بن الحنفية عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلعم  
 المهدي منا اهل البيت يصلح الله به في ليلة اخره ابن باجة ودرسدش ليس عجلي ست ابن معين گفته ليس به باس ورجا  
 گفته فيه نظر وهذه اللفظة من اصطلاح في التضعيف جدا وورد له ابن عدي في الكامل والذهبي في الميزان هذا في  
 على وجه الاستنكار له وقال هو معروف به ورواه احمد وابن ابي شيبة ونعيم بن حماد وطبراني در معجم اوسط از علي كرم  
 وجهه آورده انه قال للنبي صلعم اسما المهدي ام من غير نايار رسول الله فقال بل منا نعمت الله بنا كما فتح وبننا يستغنون  
 من الشرك وبننا يولع الشربين قلوبهم بعد عداوة بيمه كانبنا الف بن قلوبهم بعد عداوة الشرك قال علي امومنون م كافر  
 قال مفتون وكافرا تهی ودرسدش عبد الله بن ابيوت وهو ضعيف معروف الحال ويزور روى عمر بن جابر حفص  
 ست وهو اضعف منه قال احمد بن حنبل روى عن جابر مناكير وبلغني انه كان يكذب سنان گفته ليس بثقة ويز گفته كا  
 ابن ابي عمير شيخنا احمق ضعيف العقل كان يقول على من السحاب كان يحبس معنا فيبصر سحابة فيقول هذا على قدمي  
 السحاب طبراني از ام سلمه مرفوعا روايت کرده كه هدي از عترت من ست از اولاد فاطمة وخرجه ابو داود و ابن ماجه  
 و اسحاقم ايضا و فرمود علي رضي الله عنه كه گفت رسول خدا صلعم هدي مومي از عترت من ست مقانده كند بر اجبا  
 من چنانكه قتال كردم بر اجراي وحی اخرجه نعيم بن حماد و حديث اسحق بن اسحاق قال لفاطمة ابنتي المهدي  
 منك كره في كثر الحال قال فيه موسى بن محمد البلعاوي عن الوليد بن محمد الموقري وهاكذا بان كذا في التوضيح و  
 حذيفة فرمود آنحضرت صلعم وای برین است از سوک جباره كه بکشند و برسانند مطيعان را اگر کسیکه ظاهر کند طاعت  
 ايشان از پس مومن متقی ميسازد بايشان زبان خود و ديگر نيز و بدل خویش و چون خواهد خدا كه عزيمت کند اسلام  
 بشکند هر جبابه بنيد را و خدا قادر است بر هر چه خواهد پس درست کند است را بعد تباه شدن می اسی حذيفة اگر نامه  
 از دنیا مگر همین يك و زود از کند آنرا خدا يتعال تا آنکه بر آید مومي از اهل بيت من كه جاری شود جنگها بر دست او و نما  
 شود اسلام خلاف نمیکند خدا و عده خود را اخرجه ابو نعیم و درین باب است از اسن ابن مسعود و ابو سعید خدری و  
 ابو هريره و ابن عمر و ابی امامه باهلی و حسن و حسين و سعید بن مسیب ابن عباس عاتق و زهری و غیر ایشان و عقبه  
 بن عامر گفته ميرفتم روزی با معاوية در راه پس گفتم والله نیت بر روی زمین مومي كه دست ترا بشد بسوی من  
 از علی بن ابی طالب پیش از آنچه واقع شد میان من و او من میدانم كه مالك میشود یعنی تمام دنیا را از اولاد او کسیکه  
 بهترین اهل زمین باشد بزبان خود و او را نامی ست در آسمان میثما سند آنرا آسمانیان و او را علامتی ست كه در  
 زمین باشد از زمان شود و در وقت او و بمرد ظل و زنده شود حق و آن زمانه صلحا ست برداشته اند سره می  
 خود را و چشم در راه اند رانمی او در شرق و غرب زمین اخرجه المستغفری فی دلائل النبوة باسناده از عقبه  
 علی بن ابی طالب گفته فرمود آنحضرت صلعم فاطمه را سوگند كجيكه بر نگفتم مرا بحق بر آینه از بن هر دو یعنی حسن و حسين هدي  
 این است و وقتی كه گردد دنیا اهرج مرج و ظاهر شود فتنه طمع شود سلس و غارت کنند چنان مر بجز بر دور

کبیر بر صغیر و نه توتیه کینه صغیر کبیر برابر انگیزد خدایت جالی نزد این حال ازین هر دو کسی را که فتح کند حصون ضلالت و قلب غلبه  
 را و قائم شود بوی دین یعنی اسلام در آخر زمان چنانکه قائم شده است در اول زمان و پر شود دنیا بعد چنانکه پر شد  
 بجزاخرجه الطبرانی فی المعجم الکبیر والاوسط و فیہ الہیثم بن جبیر قال ابو حاتم منکر الحدیث و هو متهم بہذا الحدیث کذا نقلہ ابوشامہ  
 فی فضائل اہل البیت من کتابہ مجمع اللزوائد فلیتظر سنا کما ینتہی ما فی التوضیح آبن عمر و گفته برآید مردی از اولاد حسن از طرف  
 مشرق که اگر پیش آید او را جناب بر اندازد آنها را و برآورد راه مبان آنها اخرجہ تمام فی فوائدہ و ابن عساکر فی تاریخہ ابن  
 العریفی گفته مہدی موعود شخصی باشد از اولاد فاطمہ کہ در آخر زمان پیش از عیسی پیدا شود و ولایت محمدیہ بروی ختم  
 گرد و اتہی گویم در روایات صحیحہ میں است کہ مہدی از اہل بیت باشد از اولاد فاطمہ حسن حسین علیہم السلام و در بعض روایات  
 اندہ کہ از ولد عباس باشد کعب جبار گفته مہدی از اولاد عباس است اخرجہ نعیم بن حماد و در قطنی در افراد ابن عساکر  
 و تاریخ خود از عثمان بن عفان آورده کہ گفت ستیدم آنحضرت را میفرمود مہدی از اولاد عم من عباس است و در قطنی  
 این حدیث غریب است متفقہ است بدان محمد بن لید مولی بنی ہاشم و فرمود آنحضرت صلعم عباس ای عم ابتدا کرد خدا  
 دین اسلام را بمن نزدیک است کہ ختم کند آنرا بعلامی از اولاد تو و آن غلامی است کہ تقدم کند عیسی بن مریم اخرجہ ابو نعیم  
 احملیہ عن عمار بن یاسر لفظ وی نزد خطیب بن یساف ای عباس ابتدا کرد خدا این امر را کہ دین اسلام است بمن نزدیک  
 کہ تمام کند آنرا ببودگی از اولاد تو پر کند زمین را بعد چنانکہ پر شده باشد بجزو این است آنکہ نماز گذارد با عیسی بن مریم  
 و گفت ابن عباس مہدی جوانی از اہل بیت است اخرجہ ابن مسعود فی تاریخ اصعبان و نیز گفت کہ نمیکند روز ما  
 و شبها تا آنکہ مالک شود از اہل بیت جوانی اخرجہ ابن ابی شیبہ و روی مثلہ نعیم بن حماد عن ابن مسعود سمعت رسول اللہ  
 یقول نحن لہ عبد المطلب اذات اہل بختہ انا و حمزہ و علی و جعفر و احسن حسین الہدی اخرجہ ابن ماجہ و در سندش عکرم  
 بن عمار است مسلم از وی بطور متابعت اخرج کرده و جمعی اورا تضعیف و اگر وی توشیح نموده و ابو حاتم رازی گفته ہوسد  
 فلا یقبل الا ان یصرح بالسمع و نیز روی علی بن یادیامی است ذہبی در میزان گفته لاندری من ہو بعدہ گفته الصواع  
 فیہ عبداللہ بن زیاد و نیز در سندش سعد بن عبد الحمید است یعقوب بن ابی شیبہ توشیح وی کرده و یحیی بن محسن گفته  
 لیس یاس ثوری روی تکلم کرده زیرا کہ وی فتوی میداد و مسائل او خطا میکرد و ان ابن جبار گفته کان من فحش غطاوہ فلا یحتج بہ و احمد  
 بن حنبل گفته بدعی انہ سمع عرض کتب لک الناس نیکون علیہ ذکات ہو بہنا بیغداد لم یحتج کلیم سمعہا و ذہبی اورا  
 در کسان شمرده کہ کلام مردم درباره آنها قاطح نیست و جبار ابن عباس روایت کرده کہ گفت مسائل البیت اربعۃ  
 السفاح و منا المنذر و منا المنصور و منا الہدی فقال مجاہد بن لی ہولاء الاربعۃ فقال ابن عباس ما السفاح فرما  
 قتل الضارہ و عفا عن عدوہ و اما المنذر اراہ فان فانه یعطی المال الکثیر و لا یخاطم فی نفسه و یسکت القلین من تعد  
 و اما المنصور فانه یعطی النفس علی عدوہ الشکر ما کان یعطی رسول اللہ صلعم و یریب من عدوہ علی مسیۃ شہرین  
 و المنصور یریب عدوہ علی مسیۃ شہر و اما الہدی الذی یلاہ اطارہ زکاتہ لا کما سئبتہ بو اوتامن الیہا تم السباع و  
 نقلی الارواح اظلا ذکبہ ان قلت ما افلاذکبہ قال اشمال الاسطویۃ من از سبب الغضۃ اخرجہ اکا و نقل نہاد

صحیح الاسناد و لم یخبرناه و هو من روایة اسمعیل بن ابراهیم بن جابر بن ابراهیم بن اسمعیل ضعیف و ابراهیم ابوہ ان  
 خرج له مسلم قال اکثر من علی تصنیفہ و در روایتی باین لفظ است منا السفاح و منا المنصور و منا المہدی و خرجه البیہقی و نعیم  
 و الخطیب و در لفظی از حدیث ابوسعید آمدہ منا القائم و منا المنصور و منا المہدی فاما القائم فتاہیة اخلافة لم یہرق فیہا  
 بجمہدیم و اما المنصور فلما تدکر رایة و اما السفاح فهو یسفیح المال و الدم و اما المہدی فیملأ ما عدلہ کما ملئت جورا خرجه الخطیب  
 گویم در خلفاء عباسیہ قائم و سفاح و منصور و مہدی نام ہمہ گذشتہ اند لیکن مراد در اینجا مہدی آخر زمان است و شد  
 اعلم عن عباس بن رسول اللہ صلی علیہ وسلم قال لا اللہم انصر للعباس قالہا ثلاثا قال یا عم اما شعرت ان المہدی  
 من لدک موقفا رضیا رضیا خرجه ابن عساکر فی تاریخ دمشق و فیہ الکرمی و ضلع و راسا عہ گفته روایات مختلف است در آنکہ  
 مہدی در اولاد فاطمہ از حسن باشد یا حسین و وجه جمع آنست کہ ولادت عظمی حسین باشد یا حسن او دیگران نیز در وی ولادت  
 باشد از طرف بعضی اجہات و همچنین عباس نیز ولادت بود در وی با آنکہ در اولاد عباس کسی گذشتہ کہ موسوم بود بمہدی  
 و آمد او را نشانہائی سیاہ از طرف خراسان چنانکہ برای مہدی باید بود پیش از وی منصور چنانکہ باشد پیش از مہدی  
 منصور است گویم و بود اول از ہمہ سفاح پس حمل این روایات بر خلیفہ عباسی مہدی نام انست بمقام است و یحتمل کہ وصف  
 او باوصاف مہدی موعود از قبیل ادرج باشد و از ابن عمر آمدہ کہ گفت کان رسول اللہ صلی علیہ وسلم فی اقر من اہل  
 و الاضار و علی بن ابی طالب عن یسارہ و العباس عن یمنہ از تلامذی العباس رجل من الاضار فاغلظ الاضاری للعباس  
 فاخذ البنی صلعم بید العباس بید علی و قال یخرج من صلبی احق بملا الارض جورا و ظلما و یخرج من صلبی احق بملا الارض  
 قسطا و عدلا فاذا رایتم ذلک فعلیکم بالفتی الیمینی فان یقبل من قبل المشرق و هو صاحب ایتہ المہدی خرجه الطبرانی فی  
 بحرہ الاوسط و فیہ عبد اللہ بن عمر اعمی و عبد اللہ بن اہبیتہ و ہما ضعیفان شوکان در توضیح گفته قال الیمینی لکن بحرہ منکر  
 فان البنی صلعم لم یکن یتقبل احد و فی وجہ شی یکرہ خاصۃ عمہ العباس لذلک قال فیہ انہ صنوا بیدہ است و در حدیث عثمان است  
 المہدی من لد عباس عمی خرجه الدارقطنی فی الافراد و فی حدیث ابی ہریرۃ بلفظ با عم البنی ان لمتہ ابتداء الاسلام و  
 بخلام من لدک و ہو الذی یتقدم علی بن مریم خرجه ابو نعیم فی احلیتہ و فی حدیث عمار بن یاسر بلفظ یا عباس ان لمتہ ابتداء  
 ہذا الامر و یختمہ بخلام من لدک یملأ ما عدلہ کما ملئت جورا و ہو الذی یصلی بعیسی بن مریم خرجه الدارقطنی فی الافراد و الخطیب  
 ابن عساکر قال الشوکانی و یمکن الجمع بین ہذہ الثلثۃ الاحادیث و من سائر الاحادیث المتقدمہ بانہ من لد العباس من جبتہ  
 امہ فان کمل الجمع ہذا و الا فا حدیث انہ من لد البنی صلعم ارجح انتہی غرضکہ احادیث بودن مہدی از اہل بیت نبوی و نور  
 فاطمی بجد شہرت و استفادہ رسیدہ و در صحیح مروی گشتہ و اہل سنن تجرید بخش برداختہ و در بعضی تخصیص با ولاد حسن در  
 بعضی با ولاد حسین و در بعضی بہر دو علی سبیل التزوید آمدہ بعضی مطلق وارد شدہ کہ از عتہ باشد یا از اہل بیت یا از بنی فاطمہ  
 و اخبار و روہ دیہودن وی از آل عباس غرب یا ضعیف یا ما دل اند و ابن حجر یکی در تطبیق این روایات ہمان گفته کہ  
 صاحب شاعر ذکر کرد و یعنی نیست مانع از جمیع ولادات متعددہ در شخص واحد از جہات مختلفہ پس تواند کلامین را در وی  
 ولادت باشد یا حسن بن علی و ولادت عظیمی بود زیرا کہ اخبار در خصوص ہر ہست و یمکن کہ یکی از جہاتش عباسیہ



ایشان را که در عمر در توکل بصبر و تسلیم رمانا و تقوی و طهارت بر وجه سنت مطهره و نه سبیل سنت جماعت که شرم آید  
 تعالی بفرستد حق تعالی بعتق کسی پیدا کرد که بمقتضای ارادت دولت حکومت سید یعنی من بجزیر و محقر را بدست محبت خود  
 از قول فقیر فتنه از حنیفین مذلات با وجع هدایت از زبونی فرمان پذیر می مشرف فرمان روانی برداشت و مصالح جم غفیر  
 و صحت اندر آن زمان خود بدست و سپرد با ولاد و اسوال و موم و امتناع و مساکن و مراکتب مطامع و مناکح و ملابس فاخره اید او در  
 نزد صحنی سابعه سوگناشی علی فضا به میدارم که دنیا نمی من در عهد آخرت شود و این تو الیف شریعتی من سبب نجات اخروی گردد  
 و در باقیات صلاحات معرو و شو و زینت این سخن سراجا بنیم باقی اختری نگردد و ما ذلک علی الله بغیر و وصل سوم  
 و اما مولود می و مظهر و مهاجر و مبایع و عمر او و وقت ظهور پس از علی مرتضی آمده که وی در مدینه منوره پیدا شود از اهل بیت  
 رسول نه نسلم و در مدینه مقدس باشد خرد و بنیم بن حماد شیخ علی متقی در رساله خود گفته که تولد او در مدینه مشرف باشد و ظهور  
 او در مدینه منوره و چون در بسوی بیت المقدس تا بنجام برگ خود و میراثی و قرطبی در تذکره خود گفته که مولدش بیاد مغربش و وی  
 از آنجا راه دریای مدین و آمدن می از مسجد قصه هم گفته اند لیکن درین قول نظرست مندرش صحیح نشود و در ایشا و اسلمین گفته مولد  
 وی در مدینه باشد که آنرا گویند امام مستغفری در دلائل النبوة با سنا خود مثل آن از ابن عمر آورده ابو کرقری گفته بر آن  
 از قریه که آنرا خود خوانند انتهی گویم بر آن و دیگرست تولد دیگر و تورپشتی در عقائد گفته که وی درین مابین نام نشان نمیدهند  
 که در زمان قدیم بوده باشد اکنون نامش متغیر شده و در آخر زمان باز همان نامش هو گردد و انتهی گویم ابو داود از امام سلیم  
 در حدیث طبرستان آورده که فرمود بنحضرت صلعم بگوین اختلاف عند موت خلیفه فخر جرجل بن اهل المدینه تا بالی مکه ایست  
 مرا و این غلبه بر آنست و حدیث دالت بر آنکه بر آمدن او هم از مدینه باشد چنانکه تولدش در نجاب و پس مصیر بسوی  
 مدینه را این بر ریت و اجابت و باقی اقوال ساقط و ظهورش بالاتفاق در مکه مکره باشد و از آنجا انوار محدثش  
 تمام روی زمین را فرو گیرد و آنکه در حدیث ثوبان نزد احمد آمده اذ ایتیم الرايات السوء قد جلت من قبل خراسان  
 فاستوی فان غیبا خلیفه الله المهدی پس علی قاری در مشرف دی گفته مجیبها من قبل خراسان و کونه فیها لایثافی تا  
 من بعد ظهوره فیما بین الرکنین فانه ما محمول علی انبیا الی اسحرم ثانیاً او بالنسبة الی غیرهم او یکون جنیناً مستقبلهم و دخل عسکرهم  
 و یوئده روایة احمد الترمذی عن ابی هریره تخرج من خراسان رايات سو فظایر و ماشی حتی تنصب یلیا انتهی و بیعت او  
 میان کرب و مقام شعل شور اتفاق اقتد و این بیعت با کراه او باشد چنانچه در حدیث ام سلمه آمده مرفوعاً فیاتیه ناس کن  
 این مکه فخر چونه و سو کاره فیما یعونه بین الرکن و المقام احدیث اخرجه ابو داود و مهاجرو می بیت المقدس است که اتفاقاً  
 و مدینه منوره بعد هجرت او بسوی بیت المقدس بران گردد و جای ماند و بود و حوشش شود چنانکه در حدیث آمده علم  
 بیت المقدس خراب یثرب است کذا فی الاشارة و عمر او نزد ظهور چهل سال بود و ذکره علی المتقی و غیره و ابو امامه گفته که  
 فرمود رسول خدا صلعم مهدی از اولاد من است چهل ساله اخرجه ابو نعیم و عبد الله بن اسحاق گفته بیرون آید مهدی  
 او در عمر چهل سالگی باشد گو یا مروی از بنی اسرائیل است اخرجه نعیم بن حماد و محمد بن جعفر فرموده بر آید مهدی از حجاز و  
 بنشیند بر منبر دمشق و او بیست و سه سال باشد اخرجه ایضاً نعیم بن حماد از علی کرم الله وجهه روایت کرده که بسو شود



و باشد عمر او میان سی و چهل سال هر حال زیاده بر چهل سال در روایتی یافته نشد و این روایات حجت اند بر شیعیان که  
 محمد بن حسن عسکری را مهدی گمان کرده باختفاء او در سر راه شرمین را می از صد سال اعتقاد دارند علاوه بر سمنانی در  
 الوثائق گفته که وی چون از نظر مردم غایب شد در اثره ابدال در آمد و بتدریج ازین مرتبه ترقی نموده طبقه بعد طبقه بر مرتبه  
 قطبیت کبری رسیده تا نوزده سال درین حال متوقف ماند و بعد ازین مرتبه وفات یافت و در مدینه طیبه مدفون گشت تا هجری  
 گویم مقصود از ایراد این نقل ثبات وفات مهدی مظنون شیعه است بقول اهل تصوف اصحاب کشف و اشباح مرتبه  
 ابدال و اقطاب که حدیثی صحیح بدان آورده گشته در این خلدن در کتاب لبعبر و دیوان المبتدا و او سخن گفته و نظر منبر ایضا  
 القول بالقطب لابلال کانه بجای که نه بجا که افقته فی الامام و النبیا و اشهره و اقوال الشیعه و تو غدا فی الدیانه بعد از هم اتهم  
 و نیز در وی گفته است که کتاب المتأخرین من المتصوفه بمثل ذلک فی الفاطمی المنتظر و کان بعضهم یملیه علی بعض من یلقنه بعضهم  
 بعض و کانه یبنی علی اصول ائمه من الفریقین و ربما یستدل بعضهم بکلام المنجین فی القرانات و هو من فوخ الکلام فی الامام متقی  
 گویم آنکه از متصوفه متأخرین در شان این طلمی کلام کثیر کرده است ابن عربی حاتم در کتاب عقارب مغرب ابن متقی در کتاب خلع  
 السعدیین و عبد الحق بن سعید بن ابی و طیل تمییز او در شرح کتاب خلع است و اکثر کلمات ایشان در شان می الفاظ و امثال  
 و تصریح بدان اقل قلیل حاصل ندید ایشان را در باره وی ابن خلدون از کلام ابن بی و طیل در تاریخ خود ذکر کرده ابن عز  
 در کتاب عقارب مغرب تم الاولیا نام کرده و ببلند فضا زوی کنایت نموده یعنی تمثیل نبوت بلند و سبب تمثیل ولایت بلند  
 فضت کرده بنا بر تقارب بین ائمه و حضرت صلعم را خاتم الانبیا و این طلمی منتظر را خاتم الاولیا قرار داده و گفته که این امام منتظر  
 از اهل بیت اولاد فاطمه باشد و ظهور او بعد گذشتن رخ فوج از هجرت شود یعنی بعد ششصد و هشتاد و سه از سنین هجرت  
 و این در آخر قرن سابع بود چون این عصر گذشت وی ظاهر نشد بعضی مقلدین ابن عربی این سنوات را محض بر مدت مولد می کرده  
 و گفتند که تعبیر ظهور وی از مولد می کرده و خروج او بعد هفت صد و ده سال شود و از ناحیه مغرب آید و عمر او نزدیک  
 چنانکه این عربی زعم کرده بست و شش سال باشد و خروج و حال در سنه هفصد و چهل و سه صورت گیرد و ابتدا  
 یوم محرمی تواریثان از روز وفات سول خدا صلعم تا تمام سنه یک هزار و یقوب بن اسحق کنندی گفته است حروف  
 العربیه غیر المعجمه یعنی المفتوح بها سوره القان جمله عدد و سبعمایه و ثلاثه و اربعون و سبعمه و جالیه ثم یقول عیسی  
 وقت صلوة العصر تعوی این خلدون گفته الی کلام من امثال هذا یعمنون فی الوقت و الرجل و المكان با دله و ائمه  
 و حکام مختلفه بمنقضه الزمان و لا اثر شی من ذلک فی رجوع الی تجدید رای آخر منتحل کما تراه من مفهومات لغویه و  
 اشعار تخیلیه و احکام نجومیه فی هذا انقضت اعمار الاول منهم و الاخر بعده گفته و اما متصوفه معاصرین ما پس از ایشان  
 اشارت بسوی ظهور مهدی مجدد احکام ملت و مراسم حق میکنند و حسین ظهور او قریب مانده مانده ایشان میدهند و بعضی  
 گویند از اول فاطمه باشد و بعضی اطلاق کنند این قول از جماعتی مسموع شد و اکبر ایشان ابو یقوب دیمی کبیر لاوی  
 مغرب است ائمه و وصل چهارم و اما حلیه وی ما پس از سعید خذری از آنحضرت صلعم روایت کرده که فرمود الیها  
 منی اجلی ابعده اثنی الالف یللا الارض قسطا و عدلا کما کانت ظلما و جورا یلک سبع سنین اخرج ابو داود و ابی یحیی  
 منی اجلی ابعده اثنی الالف یللا الارض قسطا و عدلا کما کانت ظلما و جورا یلک سبع سنین اخرج ابو داود و ابی یحیی

در حدیث حسن صحیح و ترجمه ایضا عبد الرزاق و الترمذی من حدیثه بسند صحیح و ترجمه ابن ماجه من حدیث ابی هریره  
 و عثمان بن عبد الله بن اسحاق باسناد صحیح و ترجمه الرویاتی من حدیث حذیفه بلفظ الممدی رجل من لدی وجه  
 لاکو کب لدری قال جمال الدین محمد بن ابی بکر الا شخر گویم ابو داود برین حدیث سکوت کرده است و لفظ حاکم نیست که  
 من اهل البيت اشم الانفا قنی اجل یملار الارض قسطا و عدلا کما لمنت جو را و ظلمای عیش بکنذا و بسط یساره و اصبعین  
 من یمنه السبابة و الالبهام و عقد ثلاثة حاکم گفته بذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و لم یخزجاه گویم در سندش عمران قطان است  
 و در احتجاج بوی اختلاف کرده اند بخاری از وی استشهدا و تحتیج کرده اند نه اصلا و یحیی قطان از وی حدیث نمیکرد و یحیی  
 بن یحیی گفته لیس بن یحیی و لیس بن یحیی و احمد بن حنبل گفته از جوانان یحیی حدیث و نیزید بن زریع گفته کان حروریا و کان  
 یری السیف علی اهل القبلة و نسائی گفته ضعیف است و ابو عبید آجری گفته ابو داود در از حالش پرسیدم گفت هون  
 اصحاب بحسن با سمعت الا خیرا و یکبار دیگر ذکر وی کرد و گفت ضعیف افتی فی ایام ابراهیم بن عبد الله بن حسن بختوی شدید  
 غیره اسفک لدمه و محمد بن جعفر گفته همدی باریک حاجب در از و کان بر دست و نیست ابروهای وی اقتران کلان جسم  
 از جمله احکام و نعیم بن حماد و در روایت علی کرم الله وجهه است که انبوه ریش و شکر گین چشم و سیاه و رنگ و دندان است  
 و بر رخ خالی داشته باشد و بر شاخه علامت آنحضرت صلعم علیه السلام بود و عبد الغافر قاسمی در مجمع الغرائب ابن الجوی در  
 غریب حدیث ابن اثیر در نهایت آورده مرفوعا که میان هر دو ران می بعد باشد و عبد الرحمن بن عوف گفته کشاده دندان باشد و  
 ابو نعیم عنه و ابن عباس گفته میان قدم مشروب بکمره باشد و ابوامامه از آن حضرت صلعم روایت کرده که باشد میان شما و میان  
 روم چهار صلح چهارم بر دست مردی از آل هاشم باشد بانه سفت سال گفته شدای رسول خدا امام مردم در آن روز  
 کیست فرمود از اولاد من ابن ربیع بن ستمه رومی او گو یا کو کبی است در خشان هر خساره راست می خالی سیاه رنگ باشد  
 و بر وی دو عجمی قطران بود گو یا مردی از بنی اسرائیل است مالک و ده سال بر آرد کنوز را و فتح کند مدائن شرک را و او  
 ابو نعیم و ترجمه الطبرانی فی الکبیر و روایاتی در سند ابو نعیم از حذیفه روایت کرده مرفوعا که همدی مردی از اولاد من است  
 رنگ و رنگ بی است و جسم او جسم اسرائیلی و لفظ شیخ علی متقی در حلیه وی نیست که در کتف او علامتی باشد چنانچه در کتف  
 حضرت صلعم بود و رومی او چو ستاره درخنده باشد پیشانی کشاده بینی در از و باریک میان بینی بلند نماید کان ابرو باشد  
 با درازی ابرو چشمهای او فراخ باشد در میان دندان او فرقی باشد یعنی سخت متصل نباشند و رنگ و رنگ بیان  
 یعنی گندم گون و جسم او جسم نمل یعنی در عرض و طول بر خساره راست او خال سیاه باشد و همچنین بر کف دست راست  
 نیز باشد و لکن در زبان او باشد که در وقت بستگی سخن دست راست بر زانوی چپ ندانگاه سخن تواند گفت در میان هر  
 زانوی کشادگی و بعد باشد و انبوه ریش بود و چشمهای او سرمه رنگ خلقی باشد انتهی و نحوه فی الاشاعه و  
 ابو الطفیل گفته که آنحضرت و صف کرد همدی را و فرمود که در زبان او گرانی است بر زانوی چپ در ابد است راست  
 خود وقتی که درنگ کند بروی سخن از جمله نعیم بن حماد و این حرکتی است که از مرد الکن ثقیل اللسان وقت تکلم بی اختیار  
 حاد ریش گویم ابو داود بسند خود از علی رضی الله عنه روایت کرده که فرمود آنحضرت صلعم یخرج من صلبه حل سبی

باسم نبکم لیشبه فی الخلق ولایشبه فی الخلق بیلا الارض عدل الخلق اول بضم غا است بمعنی تادیت حلق ثانی بفتح غا است بمعنی  
 پیدایش یعنی در عبادت و خصال انا با آنحضرت صلعم باشد و در صورت زلیله ما ابوی صلعم بود در رساله چشمیه گفته حضرت  
 امام سید اندازنی فاطمه و قدایشان مایل بدرازی باشد و سطره و رنگ ایشان روشن و چهره ایشان بچهره جناب نبوت  
 صلعم شباهت باشد اما اخلاق ایشان با اخلاق آنحضرت صلعم مشابیهت تمام دارد و در زبان شریف وی قدری ملکوت باشد  
 که در وقت سخن گفتن تنگدل شده گاهی دست بران زنند و گاه بر زمین آفتی و وصل محکم و اما سیرت وی پس ابو او و از آن  
 روایت کرده تقسیم المال و یعمل فی الناس سبته نبیم صلعم و یطقی الاسلام بجرانه علی الارض احدیث در رجال ابن حدیث رجال  
 صحیح اند و ابو سعید خدری گفته که فرمود رسول خدا صلعم یحیی الیه الرجل فیقول اهدی اعطنی قال فیحیی له فی ثوبه ما استطاع  
 ان یجیل ان یترجوا بن ماجه و اساکم واللفظ للترمذی و قال به حدیث حسن قد روی من غیر وجه عن ابی سعید عن النبی صلعم و  
 لفظ ابن ماجه و حاکم متنعم امتی فیه نعمه لم یسمعوا بمثلها قط توتی الارض کلها و لاتدر منه شیئا و المال یومئذ کدر من فقیها  
 الرجل فیقول یا مهدی اعطنی فبقول خذ و در اسانید این حدیث زید عینی است و در قطنی و احمد بن حنبل و یحیی بن معین  
 گفته اند که انصالح و زیاده کرد احمد بن حنبل و فقیه بن عبید بن ابی جهم گفته ضعیف یکتب حدیثه و لا یصح  
 به و روایت دیگر یحیی بن معین گفته لاشی و قال مرة یکتب حدیثه و هو ضعیف و جرجان گفته متما سکت ابو زرعه گفته  
 لیس یقوی و ابی اسحدری ضعیف و ابو حاتم گفته لیس بنی اک و قد حدثت عن شعبة و نانی گفته ضعیف و ابن عدی گفته  
 عامه با یرویه و من روی عنهم ضعفاء علی ان شعبة قد روی عنه و جعل شعبة لم یرو عن اصعب منه و گفته اند که این حدیث  
 ترمذی تفسیر روایت مسلم است که از جابر آورده که گفت قال رسول الله صلعم لیون فی آخر امتی خلیفه یحیی المال خلیفا و لا یحیی  
 عدو او اخرجه الدارقطنی ایضا و رجاله جالب الصحیح و نیز تفسیر حدیث ابی سعید است قال من خلفکم خلیفه یحیی المال خلیفا  
 و من طریق اخری عنها قال یحیی فی آخر الزمان یحییهم المال و لا یحده انهمی رواه احمد فی المسند و لیکن درین احادیث  
 مسلم ذکر مهدی نیست نه دلیلی دلالت میکند بر آنکه مراد باین خلیفه مهدی است و رواه اساکم ایضا من طریق عوف  
 الاعرابی عن ابی الصدیق الناجی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لا تقوم الساعة حتی یتلا الارض جورا و  
 ظلما و عدوانا ثم یخرج من اهل بیتی رجلا یملوا فسطا و عدلا کاملت ظلما و عدوانا و قال فیه اساکم هذا صحیح علی شرط شیخین  
 و لم یخرجاه و رواه اساکم ایضا من طریق سلیمان بن عبید عن ابی الصدیق الناجی عن ابی سعید الخدری عن رسول  
 صلعم قال یتخرج فی آخر امتی المهدی یسقیه الله الخبث و تخرج الارض نباتها و یعطى المال صحابا و تكثر الماشیه  
 و تعظم الائمة یحییس سبعا و ثمانیا یعنی حجج اساکم گفته حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه با آنکه از سلیمان بن عبید حدیثی  
 اصحاب کتب بسته تخریج نکرده لیکن ابن جبران او را در ثقات ذکر کرده است و مروی نیست که کسی در وی تکلم کرده  
 رواه الطبرانی فی معجمه الاوسط من رواه ابی الواصل عبد الحمید بن اصل عن ابی الصدیق الناجی عن الحسن بن یزید  
 السعیدی اجنبی ببدنه عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلعم یقول یتخرج رجل من امتی یقول سبنتی  
 ینزل الله عز وجل لا تقضرن السماء و تخرج الارض برکتها و تملأ الارض منه فسطا و عدلا کاملت جورا و ظلما یعمل علی

بعد از آنکه سید شریف نزل بیت المقدس طبرانی گفته و رواه جماعة عن ابی الصدیق ولم يدخل حد منہم بنیہ وبنی ابی سعید الا  
 ابوالوہب فانہ رواه عن الحسن بن یونس بن سعید انتہی این حسن بن یونس ابوجاتم ذکر کرده ولیکن شناخته نگرددند  
 حدیث و ذہبی در میزان گفته انه مجهول لکن فرکان جہان فی الثقات واما ابو واصل کہ از ابی الصدیق راوی است حدیثی  
 از صحاب سنیہ از وی اخراج نکرده مگر ابن جہان در طبقہ ثانیہ او را در ثقات ذکر نموده و گفته یروی عن انس و یروی عن  
 شعبہ و عتاب بن بشر و در توضیح گفته اخرجہ الطبرانی و فی سندہ من لم یعرف لکنہ اخرجہ الترمذی و ابن ماجہ باختصاص  
 گویم درین حدیث ہم ذکر محمدی نیست بلکہ ذکر مروی از امت است کہ سیرت وی چنین باشد لیکن ایرادش در باب محمد  
 اشیناسی بمقصود وارد و در روایت علی است در حدیث طویل بند کہ محمدی و یرد اللہالی المسلمین الفتنہ و نعمتہم و قائم  
 و انہم رواہ الطبرانی و ہم از وی کرم اللہ وجہہ مرویست بطریق ابوالطفیل از محمد بن اسحاق کہ گفت کنا عند علی  
 فسألہ عن محمدی فقال علی بہمات ثم عقده سببہ سباع فقال فلک یخرج فی آخر الزمان و اقال الرجل اللہ  
 قتل و یجمع اللہ قوما یخرج کفر ع السحاب یولف الثورین قلوبہم فلا یتوحشون الی احدہ لا یفرحون باحد و دخل فہم  
 عدتم علی عدۃ ابن بدہ لم یسبقہم الا ولون لا یدرکم الا ثرون و علی عدوا صحاب لوت الذین و زوا سعہ النہر قال ابو الطیفیل  
 قال ابن اسحاق اتریدہ قلت نعم قال فانہ یخرج من بین ینین الاخشین قلت لاجرم و اللہ و لا ادعہا حتی اموت یا  
 ہیا یعنی مکہ اخرجہ الساکم فی المستدرک و قال بندہ حدیث صحیح علی شرط الشیخین گویم این حدیث فقط بر شرط مسلم  
 زیرا کہ در وی عمار ذہبی و یونس بن ابی اسحاق اند و بخاری از بن ہرود و تخریج نکرده و نیز در وی عمرو بن محمد عبقری  
 است و از وی ہم بخاری احتجاجا اخراج نموده بلکہ استشہاد ابانکہ عمار ذہبی متشیع بود اگرچہ احمد و ابن سعید ابوجاتم  
 و نسائی و غیر ہم توثیق وی کرده اند مگر علی بن مدینی از سفیان وایت کرده کہ سبہ بن مروان ہر دو پاشتنہائی او  
 بریدہ بود گفتہم در کدام چیز گفتہم و تشیع و عن ابی سعید اخذری قال قال رسول اللہ صلعم یکون فی آخر الزمان عند  
 تقاسم من الفتن و انقطاع من الزمن امیر اول ما یکون عطاوہ للناس ان یاتیہ الرجل فحشی لہ فی حجرہ ہمہ من یقبل منہ  
 صدقہ ذرکسہم لاجبیب الناس من الفرج اخرجہ العقیل و ابن عساکر و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال  
 یکون فی امتی المہدی ان قصر فسمی و لا فتسح نعم فیہا امتی نعمہم لہم یعموا بثلث ما ترسل السماء علیہم مدرار و لا تدجر الارض  
 شیبارع اللبائت اما ان کہوں بیوم الرجل یقول یا مہدی اعطنی فیقول خدا اخرجہ البزار فی سندہ و الطبرانی فی معجمہ  
 الاوسط و المقتزای بعد طبرانی او مرر گفته اند کہ منہم است بدان محمد بن مروان عجلی و زیادہ کرد بزار و لا نعم انہ تابعہ  
 علیہ احد و انریہ الہ او در ابن جہان نیز در ثقات او را ذکر کرده و یحیی بن محمد بن یحیی و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی  
 س ما سمع فیہ است ابو سعید کہ گفتہ لیس حدیثی بذلت عبد السبہ بن حمد بن حنبل گفتہ رایت محمد بن مروان العجلی حدیث  
 ہما سہ را شامہ از عبدہ ثمریہا علیہم و کتب بعض اصحابنا عنہ گو یا التضعیف وی کرده و از قرہ بن یاس آمدہ  
 ہما سہ را شامہ از عبدہ ثمریہا علیہم و کتب بعض اصحابنا عنہ گو یا التضعیف وی کرده و از قرہ بن یاس آمدہ  
 ہما سہ را شامہ از عبدہ ثمریہا علیہم و کتب بعض اصحابنا عنہ گو یا التضعیف وی کرده و از قرہ بن یاس آمدہ

او ثمانیا و شصت یعنی سنین از خرابه ابو بکر البرزازی مسنده و الطبرانی فی معجم الکبیر و الاوسط و در سندس داود بن الحنفی بن محمد  
 عن ابيہ است و این هر دو سخت ضعیف اند و از ابن عباس نحو آمده که پادشاه تمام روی زمین چهار کس اند و دو موذن و دو القومین  
 و سلیمان و دو کافر و دو سخت نصر و نزدیک است که مالک شود و تمام او را پنجمین از اهل بیت بن خرابه ابن ابی جوزی فی تاریخ گویند  
 بیدار کند مهدی نام را و نرزد خون را و مقاتله کند بر سنت ترک ندهد هیچ سنت را مگر آنکه قائم سازد آنرا و نه هیچ بدعت را مگر  
 آنکه بردارد آنرا و قائم شود پس سلام در آخر زمان برماند او چنانکه بود در اول زمان بعد سعادت بعد آنحضرت صلعم و مالک تمام دنیا  
 گردد و صلیب را بشکند و خوک را بکشد این چهار علامت را در ذکر مهدی در قول مختصر آورده و این دو وصف آخر در علامات  
 علیه السلام نیز وارد گشته و نیست منافات میان هر دو زیرا که سخیل که این کار از هر دو بزرگوار بود وجود آید یا نسبت به هر دو باعتبار  
 وحدت زمان باشد چه مهدی و عیسی هر دو ناصرین اسلام و تابع سنت خیر الانام و محیی سنن رسول کریم باشند پس فعل و عمل هر یکی  
 گویا صیغ دیگری است بلا تفاوت و چون مهدی علیه السلام مقاتله بر احیاء سنت امانت بدعت فرماید علماء وقت که خود را تقلید  
 فقهاء و اقتدار مشایخ و آباء خود باشند گویند این مرد خانه بر اندازدین و ملت ماست بخالفت بر خیزند و بحسب علامت خود حکم بکنند  
 و تضلیل می کنند اما از سطوت سیف و جلال شوکتش کار ایشان پیش نرود و در زمان تقلید بی چراغ گردد و دولت کده سنت  
 بوجود با وجودی منور شود سنیان بتبع غالب عقیان مقلد مغلوب گردند و یونده ما اخرج نعیم بن حماد عن ابی جعفر قال یطیر لهما  
 بکلمة عند العشاء مع ایتة رسول الله صلعم و میصنه سیفه و علامات کتوبه و بیان فاذا صلی العشاء اودی با علی صوتہ یقول اذکرکم  
 الله بها الناس و مقاتلهم بین یدی ربکم فقد بعث الانبیاء و انزل الکتب امرکم ان لا تشركوا به شیئا و ان تحافظوا علی طاعته و  
 طاعته یسوله ان تجیوا ما احبب القدر و تمیتوا امانات و تکونوا اعوانا علی البیدی و وزیر علی التقوی فان الدنيا قد و نافتار ما و  
 زوالها و اذت بالانصرام عن اقبالها و انی ادعوکم الی الله و الی رسوله و العمل بکتابه و اماناته الباطل و احیاء السنن الخ و درین  
 روایت دلیل است بر آنچه ذکر کردیم با وضع بیان حسین سیرت و سریرت وی علیه السلام و اخرج ایضا عن علی عن النبی صلعم قال  
 المهدی رجل من عترتی یقاتل علی سنتی کما قاتلت انا علی الجوی و این مقاتله بر سنت همانوقت راست می نشیند که تفریجات فقیر  
 علماء زمان را سنت شمرده نشود و زنده این مقاتله هیچ معنی ندارد و با کلمه زمان برکت نشان می نظر بقوت اسلام و رفع ظلمت  
 کفر و انام و عموم قسط و عدل وضع جو و ستم عروس هر باشد و جهان چنان شود از عدل و که ناخن باز و علاج ناخنه دید  
 حمام کند و در اشاعه گفته پر کند مهدی در لسانی است محمدیه یا بتونگری و امر کند منادی را که ندا کند هر که او را حاجت باشد  
 و یال گوید یا بدو بگیرد پس نیاید او را اگر مردی گوید منم سائل فرماید بیا خازن را و بگو او را که مهدی امر کرده است ترا که مرا  
 بدی خازن گوید بگیر برود دست خود تا آنکه چون مال را بکنار کشد تا دم شود و گوید منم حریص است رسول خدا صلعم و حاجت  
 کرد هر چیزی بیکه گنجایشش کرد او نشان او خواهد که انال را و امیر بعد از وی است و او کند و مهدی بفرماید که چیز بخشد و بپوشد  
 نمی گوید چه استیغاثیم این حدیث را در سنن ابی حنبله و ابی سعید مرفوعا آورده اند و در جمیع اوقات و قد اخرج الترمذی مختصرا  
 و اول حدیث ابن سنی است که بمهدی رجل من عترتی یقاتل علی سنتی علی اختلاف من الناس و انزل فیهم الارض قسطا  
 و عدلا کما طلعت جورا و ظلم برضی ننه ساء و ساء و ساء فیهم المال صحاحا مقال له رجل ما صحاحا قال بالسوء بین الناس

و در آخر حدیث گفته خیکون کذلک سبع سنین او تسع سنین ثم لا غیر فی العیش بعده و روی نحوه ابن ابی شیبته عن مطر  
 گفت ما اهل بیت احسانیم و آنچه دادیم باز نستانیم ابو سعید خدری گفته ذکر فرمود آنحضرت صلعم محتسب در شدتی  
 و آزمایشی که بیدست راتا آنکه نیاید مزجائی پناه که پناه جز آنجا از ظلم مردم پس بر انگیزد و بفرستد خدایتعالی مروی از فرزند  
 و کسان من که پر کنند زمین را بدو چنانکه پر کرده شده بود بجز روستم بر صنی شوند از روی ساکن آسمان ساکن زمین گدازد آسمان  
 از قطرات باران خود چیزی می ریزد و آنرا بر زمین می گذارد زمین از رستنی های خود چیزی را مگر که بیرون آرد آنرا تا آنکه آرزو  
 کند از حیا زنده گی اموات را از خرد اسحاکم فی المستدرک محمد ز عدل او شده باز سفید جفت پلنگ و زاسن او شده شیر  
 سیه فیه شغال نه این در از کند در زمین بر و پنجه نه آن فراز بر در هوابد و جنگال در اشاعه زیاده کرده که خوشنود  
 شود از روی طیر در جو و خوش در تفر و ماهی در بحر انتهی و گفت ابو هریره مسود آنحضرت صلعم می باشد در امت من محمد  
 تسنم شود است بعد از او محتسب که تسنم کرده است مانند آن نه نیک ایشان نه بد ایشان فرستاده شود و آسمان بر ایشان بیاید  
 بسیار و خیره نکند از قطرات خود چیزی و آورده شود زمین تمام رستنی ذخیره نکند از تخم خود و پیچ شیخ اخرج الدار قطنی  
 فی الافراد و الطبرانی فی الاوسط و رجاله ثقات است و جهان بدولت او و افرودخت نظر طلعت او و ابو سعید  
 خدری گفته پناه میگیرد است بمهدی چنانکه پناه میگردد گس شهید بسوی یحیی و تا آنکه مردم بر مانند او را اول شوند  
 یعنی کار بار دنیا بر روشش مانده آنحضرت صلی الله علیه و سلم گردد و داند او را خدایتعالی بسنه هزار فرشته که روی  
 و پشت مخالفین او را بزنند اخرج نعیم بن حماد عن علی و باشد حیرل بر مقدمه و میکائیل بر ساقه لشکر او و شاد شوند  
 بوجو او اهل ارض و سما و طیر و وحوش و حیوان در بحر اخرج ابو عمر و عثمان بن سعد المقبری فی سننه عن خدیجه  
 بن ایمن مرفوعا و درین باب است از قتاده نزد حمید بن حماد و در اشاعه گفته جاری شود بر دست او ملاحم و بر او  
 کنوز فتح کند مدائن با این خاققین آورده شوند و بر روی او ملوک هند غل در گردن کرده و این خزان علی بیت المقدس  
 کرده شود و گرگ و گوسفند در زمانه او یکجا بچرند و کودکان بهار و کژدم بازی کنند و با ایشان هیچ گزند نرسد و در کاش  
 یک غله بخت صد مد پیدا شود و دور شود و باور ناو شرب خمر و دراز شود و عمر واد کرده شود امانت و هلاک شوند  
 اشترار و مبعوضن شوند اعدا آل رسول صلعم و فرو نشیند بومی فتن عیار و مامون گردد زمین تا آنکه حج کند زنی با پنجاه  
 زبان دیگر بی رود و نرسد از هیچ چیز جز خدایتعالی در آثار انبیا آمده که نیست ظلم در حکم او و نه عیب انتهی مانی الا شانه گویم  
 روایت حج زن را نعیم از کعب حمید بن حماد از قتاده آورده و زیاده کرده که میدید زمین در بیوقت زکوة خود و  
 آسمان برکات خود و علی مرتضی گفته بر آید مروی از اولاد من وقتی که بمیرد و لهامی مومنان بچو مردن ابدان بجا  
 ضرورت شدت جمع و قتل و تواتر فتن و ملاحم عظمی و امانت سنن و احیاء بدع و ترکا در مجروح و نهی عن المنکر پس زنده کند  
 خدای تعالی محمد بن عبدالله یعنی مهدی سنن مرده را و شاد شوند بعد از برکت او و لهامی مومنان الفت گیر و بوی  
 جماعات عجم و قبائل عرب اخرج ابن المناوی و نیز روی از کتاب انبیا نقل کرده که درست کند خدا بمهدی هر آنچه  
 تپا شده باشد پیش از روی و در آنکه اهل بیان را و زنده کند سنت را و فروتند آتش بدعت را و باشند مردم

در زمانه او غریب و غالب بر مخالفین ابو صباح گفته صحیح در زمانه وی گوید ای کاش پیشتر بودم یعنی این زمانه را بیشتر در باب  
 و در هر دو در آن با نام تکبیر گوید ای کاش در این وقت صحیح بودم یعنی تا در ترمی استادم و طول عمر در سایه وی بسر میکردم  
 وقت طاوس که شاگرد این عباس است گفته دوست دارم که نمیرم تا آنکه در ایام زمانه مهدی را که زیاده کرده میشود در  
 احسان بر حق محسن پذیرفته میشود توبه عاصی و نعمت داده میشود بنا بر آن خواجه نعیم بن حماد کاتب حروف گوید عفا الله عنه  
 که من اولی ترم باین زطاوس حمد الله تعالی زیرا که زمان می از آنان ظهور قاطعی موعود بعد تمام داشت زمانه من انشاء الله  
 تعالی بحضرت نامه او است اگر چه تعیین وقت صحیح نشده اما لا بد اقرب است از زمان می و کل ماهوات قریب و نیز در حدیث  
 شریف آمده من اورک منکم عیسی بن مریم علیه السلام فلیقره منی السلام رواه اسحاق کم این دو را قناده ترویجی طلب با حسن  
 تمام است که اگر عهد سعادت عهد حضرت فرج الله سلام الله علیه و علی نبینا علیه التحیه و الصلوة در یاد اول کسیکه تحفه سلامت  
 الاسلام را از جانب خیر الانام محمد صلعم رساند من باشم تا کتیبه از کتاب محمدیه گروم و کلاه گوشه سعادت در این بین خدمت  
 برکت در جنت با سمان بفرم بشکنم **ع** حباب اربید از من از نشاط کلاه **ع** اگر عکس قرصی بجام ما افتد و زینهار تجب ازین تننا  
 کنی که اکابر و مشایخ اسلام نیز پیش ازین چنین آرزو نا کرده اند و نفسی سرد از دل پرورد بشوق لقای فرحت انتمانی می علیه  
 السلام بر آورده بلکه بعضی از ایشان این تمنا را بر زبان خالص بطور مصیبت پیروزه اند اول ایشان در علم من شیخ ابن عربی  
 حاتم است پسر شیخ محمد یحیی معروف بشاه خوب فداله آبادی پسر شاه لی اشراف طبری الهوی آری استحصل مناسبت این  
 بزرگواران اگر چه با شترک در تمنای واحد باشد نعمت بزرگ و سعادت بزرگ و دولت شگرف است **ع** و تشبیه اول **ع**  
 مشتمل **ع** ان لیتشبه بالگرام فلاح **ع** من نیز اولاد سعیده اخلاف حمید خود و بارک الله تعالی فیهم و لهم و علیهم بما یحب برضاه و بصیت  
 و نصیحت میکنم که اگر تقدیر الهی از او را که این سعادت عظمی و موهبت کبری محروم بمانم و عمر مستعارم و فائز کنایه ایشان بزرگ  
 از خود بقصیری در ابلاغ این سلام برکت انجام مینت الکیام رضی نشوند و خویش را از دریافت این نعمت بی بدل و  
 نصرت مهدی و عیسی علیهما السلام بجان مال معذور و مقصور و مجبور ندارند و تالوتند در رسانیدن سلام نبوی التزام خدمت  
 جان نثاری جناب امام عالی مقام و حضرت سوح الله علیه السلام دریغ نمایند و بالمشاء التوفیق و هر چند حادث و آرو در  
 وجود مهدی آخر زمان و ظهور وی در آن آوان بنا بر کثرت طرق بجهت شهرت و استفاضه سیده و انکار جمعی را از منکران  
 وجود او از هم پاشید و لیکن شک نیست همان که اسانید اکثر طرق وی معلول است بخلقت حال اسانید سو حفظ یا  
 صنع یا سو برائی و غیره لکن ما آنچه از وی در سنن ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و تبار و حاکم و طبرانی و ابویعلی و  
 و دارقطنی و غیرهم مروی گشته اصح است از غیر آن خصوصاً نقل قلیس که در صحیحین است زیرا که اجماع بر تلقی وی بقبول  
 و عمل به آنچه در دست در است متصل گشته و درین اجماع اعظم حمایت و حسن نفع است و غیر صحیحین میباشد صحیحین و مجبور  
 این آیات ضعیفه و مطعونه افاده صحت شهادت وجود وی در آخر زمان میکنند اگر چه خالص زمانه از نقد اقل قلیل باشد  
 و الله اعلم و **صلی ششم** و اما علامانی که شناخته شود بانها مهدی موعود علیه السلام پس از انجلاء نیست که  
 که با وی فیض و سبب و رایت رسول خدا صلعم باشد و منتقش نشد این رایت از روز وفات وی صلعم و نشود تا آنکه بیرون

پیر محمدی و مکتوب شد بروی این لفظ البیعة شد در اشاعه گفته این روایت از گنیم سیاه خط باشد گویم این روایت  
 را نصیر بن حماد از جعفر اخراج کرده و از آنجمله آنکه بر سرش ابر سایه کند و سنادی از وی ندادند که این مهدی است خلیفه  
 خداست او کند و بیرون آید از وی دستی که اشاره کند بسوی مهدی به بیعت اخرج ابو نعیم عن ابن عمر و در روایتی آمده  
 که فرشته باشد بر سر وی و ندا کند که هذا خلیفة الله المهدی فاسمعوا و اطیعوا اخرج ابو نعیم و الخطیب فی تخیص المتشابه  
 عن ابن عمر علی در فضی گفته اشاره کند مهدی طرف پرند پس بیفتد بدست او و بنشیند شاخ از دخت در جاک  
 از زمین پس سبز شود و مردم و برگ آرد و ذکره اسید علی و از آنجمله آنکه لشکری از شام بر سر وقت وی رسد و در بیدار میان  
 که و مدینه بزمین فرود و اخرج ابو داود و عن امام سلمة فی حدیث طویل از آنجمله آنکه ندا کنند از آسمان ایها الناس سید خدا  
 تعالی از شما چهارین منافقین و اشیاع ایشان را و والی کرد بر شما بهترین است محمد و صلعم پس لاحق شوید بوی در  
 که وی عهدیست نامش محمد بن عبد الله و طلحه بن عبد الله از آنحضرت صلعم روایت کرده که فرمود مشکون فتنه لا یسکن  
 منها جانب الا تساجر جانب حتی نیادی سواد من السماران امیر کم فلان اخرج الطبرانی فی معجم الاوسط گویند مراد با میر  
 درین حدیث مهدی است که ندا کنند بنام وی لیکن در سندش شنی بن صباح است و هو ضعیف جدا و در توضیح گفته  
 هو متروک و وثقه ابن معین فی روایة و شحفه ایضا و در حدیث تصریح باسم مهدی نیست ما ذکر این حدیث در ابواب  
 و ترجمه مهدی کرده اند استیناسا و الله اعلم و از آنجمله بر آوردن زمین است افلاذ کبر خود مثل اسطوانة طلا و از آنجمله  
 بر آوردن دست کتر کعبه مکره را از زیروی و قسمت نمودن آن در راه خدا شیخ علی متقی گفته وی عالم را بعد از خود پر  
 و خزینههای که در زیر کعبه است و در زمان او بیرون آید انبی و در رساله حشریه گفته ایشان خزان را که در پیش در کعبه  
 مدفون است و آنرا تاج الکعبه گویند بر آورده در مسلمانان قسمت کنند انتهی گویم مرویست از علی که در آمد عمر بن خطاب  
 بکعبه گفت الله غیب انکم که نگدارم خزان بیت شد و ما فیها را از اسلحه و اسوال یا قسمت کنم آنرا در راه خدا پس گفت  
 علی بروای امیر المؤمنین که تو صاحب این خزان نیستی صاحب می جوانی از قریش است که در آخر زمان آنرا راه خدا  
 کند اخرج نعیم بن حماد اگر چه درین اثر نام مهدی نیست لیکن گفته اند که مراد بجوان است و الله اعلم و از آنجمله آنکه تابوت  
 سکینه را از غار انطاکیه یا از بحیره طبریه بر آورده در بیت المقدس نهد و یهود بدیدن می مسلمان شوند الا انفیل منم و  
 از آنجمله انطلاق بحیرت برای او چنانکه برای بنی اسرائیل شده بود در آن آنجمله آمدن آیات سوست بسوی می  
 از طرف خراسان برای بیعت و دین باب حدیثهاست ما همه غنچه از آنجمله آنکه فرام شود وی با عیسی بن مریم و نما  
 گذارد عیسی پس می یعقوب کند می در احوال مهدی منتظر گفته ان هذا الرئی سواد الذی یصلی بالناس صلوة الظلم و  
 ویجد الاسلام ویظلم العدل ویفتح جزیره الاندلس ویصل الی رومیة فیفتحها ویسیر الی المشرق فیفتحها لغنچه  
 انقسطینتیة یصیر له ملک الارض فیتقوی المسلمون ویجول الاسلام ویظهدین اکنفیه انتهی و از آنجمله آنکه برکتی  
 سلامت نبی صلعم و در زبان او ثقل باشد که تقدم بلذات و انوار التدا علم بالصواب را شاعه گفته از حسین بن علی  
 که صاحب این امریست مهدی و غیبت باشد بلی طه یل تا آنکه بعضی گویند که وی بمرد و بعضی گویند که برفت و احد



برجای غیبت او مطلع نشود ندولی و نه غیر او مگر مولائی که متولی امر او شود و این هر دو غیبت هنوز واقع نشده و شایه  
این غیبت اختفای او بجهال طائف باشد مردم نزد او رسیده فراموش شوند و او با ایشان برآید و اهل مکه نیز غیبت خود  
بجده در جهال مکه غائب شود و هیچکس بر وی آگاه نشود و مویذ اینست آنچه از ابو جعفر محمد بن علی باقر مروی شده که حسب  
این امر غیبتی باشد در بعضی این شعاب بدست خود اشارت کرد بسومی تاجی فی طیوسی و ملائم اوست قول زنی عبد الله  
حسین که غائبش دوی تا آنکه بعضی گویند که بر وزیر اگان موت در همان اختفایست که بعد ظهور شود و آنکه اما سید گویند  
محمد بن حسن عسکری مهدی مختفی غائب است بر بعضی شیعه خود ظاهر گشته باز غائب شد و خواص شیعه او را می بینند پس چون ایشان  
که ظهور بر می بعضی خواص در حقیقت ظهور نیست عدم اطلاع احدی بر جایی غیبت او ولی باشد یا غیر و چنانکه در روایت حسین  
سنائی معرفت خواص شیعه را و راست گویند چون او را و مختفی در ناحیه فی طیوسی را و غیبت او در سراب سمرقند است است  
انتی گویم چون این هر دو غیبت در حدیثی صحیح نیامده و مستندش جز قول حسین بن علی که سندش معلوم نیست نبوده و حجت تام بر  
شیعه نیست مانع را عدم وجود اوصاف مهدی منتظر در محمد بن حسن عسکری و استحاله طول عمر باین مقدار بدون درد و نقص در  
صحیح از شارع و ثبوت وفاتش در صغر سن با تفاق مورخین کافی است بعهده در اشاعه و درین سال خروج وی مردم حج  
بلا میروند چون همگان طواف کرده نزول نمایی کنند بعضی قبایل بر بعضی شورش نمایند و با هم قتال کنند و حجاج بخاریت  
و خونها بر حمره عقبه بریزد و روان شود و هفت کس اهل علم از افاق شتی بر غیر میعاد برسد با هر یکی ازین هفت علامه صد  
چند کس بیعت کرده باشند و همذیشان در مکه معظمه مجتمع شوند و یکی دیگر را بگویند سبب آمدن شما در بیجا چیست وی گویند  
در طلب این مرد که بر دستهای او فتنه بشیند و قسط طینتین فتح شود آمده ایم و ما او را بنام او و نام پدر او مادرش میشناسیم بر  
هر هفت کسان اتفاق کرده جستجوی او در مکه معظمه نمایند و او را بگویند که تو فلان بن فلان هستی وی گویند مردی از  
انصارم چون حال او را پیش اهل خبرت و معرفت باز گویند عارفان او بگویند که صاحب مطلوب شما همین است و وی بجهت  
رسیده باشد ناچار در طلب و بدرینه آیند وی از آنجا بگریزد تا آنکه سه مرتبه بچین شود و صاحب بیینه طلب که دن مرد  
مردمی را در یافته تخمیز جیش کند در طلب ششمین بلکه و این هر هفت بگر رسیده در نوبت سوم او را در یابند نزدیک  
و گویند اتم ما برتست و خونهای ما برگردن تو اگر دست خود برای اخذ بیعت دراز نکنی و اینک لشکر سفیانی در طلب  
ما متوجه شده و بران مردی از غزم ما سوست او را تمدید یقتل کنند اگر این کار با سر انجام ننگند پس ناچار مهدی <sup>سلطان</sup>  
رکن مقام نشسته مردم را بیعت گیرد و در نماز عشا با وی رایت رسول خدا صلعم ظاهر شود و هم قمیص و سیف او صلعم  
پس نماز عشا گذارده در مقام ابراهیم آید و دو رکعت نماز بجا آورد و بالای منبر رود و با علی صوت ندا کند اگر کم باشد  
ایها الناس حقاکم بین یری رکنم و خطبه دراز بخواند و در وی ترغیب بسیار سخن امانت بدعت فرماید و در سه صد  
و سیزده کس بر عدد اصحاب بدر و عدد اصحاب طبل لوت وقت تجاوزت نه از ابرال شام و عصاب ل عراق و نجاب  
بر غیر میعاد همچو قزع خریف ظاهر شود و این رفق او در میان لیل و شیراز نهاد باشند و پیش صاحب بیینه بر سر ایشان  
رسیده مقاله کنند می ایشان از بیعت او و تواقب کنان تا به بند رساند و مدینه را از دست ایشان بر ماند و بیعت